

روشننگار

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدای کرد

Rowshangar Vol.2 No.26 June 2009

شماره ۲۶

ماهنامه روشننگار سال دوم . شماره ۲۶ . جون ۲۰۰۹

تظاهرات در اعتراض به حضور سفارتچیان رژیم اسلامی



کدام اعتیاد؟
اعتیاد به مواد
مخدر یا
اعتیاد به افیون
مذهب؟



سیامک ستوده

صفحه (۲)

نامه کشیش کلیسای JLW
Suzette Maciel
و نامه اعتراضی یک
مسیحی ایرانی به
سردبیر روشننگار

صفحه (۱۸)

بدل سازی های
رژیم برای
سینما و
هنر زیرزمینی



مسلم منصوری

صفحه (۶)

هنر فروشان
در معرکه
انتصابات خلیفه
گری اسلامی



لیلا قبادی

صفحه (۷)

جنایات جنگی
در زندان
ابوغریب

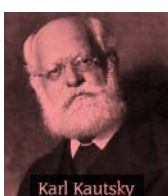
روحانیت از



Mona Nalegh

صفحه (۱۵)

بنیادهای مسیحیت



Karl Kautsky

صفحه (۱۳)

نقش وزارت اطلاعات
دولت میر حسین در
اعدام های
۶۷

پیمان

روشن ضمیر



صفحه (۱۲)

بنیادگرایی
اسلامی و
تجارت
"بردگی"
سکس
در ایران



دونا هیوز

صفحه (۹)

انتخابات
و تشکلات
کارگری

صفحه (۸)



ماهنامه روشنگر

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (905) 237 66 61

سر دبیر: سیامک ستوده

عکاسان: امیرایوب ابراهیمی قاجار و فرامرز شیرواند

ویراستاران: علیرضا دارابی، علی مشرف و فرامرز شیرواند

گرافیک و صفحه آرایی: فرامرز شیرواند
تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب معذوریم.

مقالات مندرج در نشریه روشنگر، بیانگر نظرات نویسندگان آنها میباشند و لزوماً نظر نشریه روشنگر نیست. مسئولیت مطالب به عهده نویسندگان آنها میباشند.

روشنگر هیچگونه مسئولیتی در قبال آگهی ها بعهدہ نمیگیرد.

در این شماره می خوانید

صفحه	عنوان مطلب
2	کدام اعتیاد؟.....سیامک ستوده
3	سفارشات به برادر افشارها.....سکینه
4	اندر پای گذاری حزب توده
5	خسرو شاکری
6	بدل سازیهای رژیممسلم منصوری
7	هنرفروشان در معرکه.....لیلا قبادی
7	من یک انسانم (شعر)
8	انتخابات و جنبش کارگری
9	بنیادگرایی اسلامی و تجارت "بردگی سکس" در ایراندونا هیوز
10	کنسولگری و یا لانه جاسوسی؟
10	ربوده شدن یک ایرانی در لبنان....
11	تظاهرات به حضور سفارتچیان ...
12	نقش وزارت اطلاعات دولت
13	بنیادهای مسیحیت ... کارل کاتوتسکی
14	تاریخ اسلام.....سیامک ستوده
15	روحانیت از پراکندگیهما ناطق
15	مجید سپاسی.....تسلیم و همدردی
16	جنايات جنگی در زندان
17	ابو غریب احمد مزارعی
18	نامه کشیش کلیسای JLW
19	قاضی سعودی و سیلی زدن

کدام اعتیاد؟ اعتیاد به مواد مخدر یا اعتیاد به افیون مذهب؟



را در اختیار خدا می گذارد، خطاهای خود را به او گزارش می دهد، از او می خواهد تمام نواقص اخلاقی و شخصیتی او را برطرف نماید، و سرانجام پس از آنکه متعهد به دعا و تفکر برای آگاهی از اراده خدا برای ترک اعتیاد خویش می گردد، به خدا قول می دهد که این بیداری روحانی، و به عبارت بهتر، اعتیاد روحانی به خدا و سپردن عنان و همه چیز خود به دست او را، به دیگر معتادان نیز سرایت دهد. به این ترتیب، فرد بیچاره ی معتاد که تاکنون سرنوشت و هستی اش در اختیار مواد مخدر بوده، تشویق می شود که تلاش نماید تا از کنترل این مواد در آمده، و سرنوشت و اراده و هستی خود را این بار در اختیار خدا و افیون قدرتمندتری که البته یک ماده ی مخدر روحانی است، قرار دهد. در اینجا است که دم خروس از لای غبا بیرون می آید، و قصد اصلی اصحاب کلیسا را از ترک اعتیاد معتادین معلوم می سازد. به این 12 قدم چگونگی عملکرد ترک اعتیاد توجه نمایند. (مطالب درون پرانتزها از من اند)

چگونگی عملکرد

اگر می خواهید آنچه را که ما داریم (پاک شدن از اعتیاد- از من) بدست آورید و برای بدست آوردنش تمایل به کوشش دارید، در نتیجه شما حاضرید که قدم های معینی را بردارید، این قدم ها اصولی هستند که بهبودی ما (معتادین- از من) را ممکن ساختند.

1- ما اقرار کردیم که در مقابل اعتیادمان عاجز بودیم، که زندگیمان آشفته گردیده بود. (بجای دادن اعتماد به نفس، معتاد را معترف به عجز خود و تشدید آن می کند)

2- ما به این باور رسیدیم که نیرویی برتر از خودمان می تواند سلامت عقل را به ما بازگرداند (من قرار نیست خودم عقلم را بدست آورم. عقل من باید وابسته به اراده ی یک موجود دیگری گردد.)

3- ما تصمیم گرفتیم که اراده و زندگی خود را به خداوند، بدانگونه که او را درک می کردیم، بسپاریم (رها شدن انسان از ید قدرت مواد مخدر و برده شدن اش به قدرت دیگری)

4- ما یک ترازمانه اخلاقی، بی باکانه و جستجوگرانه از خود تهیه کردیم. (حتما برای عرضه به پیشگاه خدا، و نه خودمان)

5- ما چگونگی دقیق خطاهای خود را به خداوند، به خودمان و به یک انسان دیگر اقرار کردیم.. (خود شکنی در برابر خدا شرط لازم خود افکنی در ید قدرت اوست)

6- ما کاملاً آماده شدیم که خداوند تمام نواقص شخصیتی ما را بر طرف کند. (در

مذهب است. درست مثل وقتی که یک فعال مسیحی به سراغ شما می آید و سعی می کند چشم شما را به زشتی های اسلام باز کند، ولی قصدش نه پاک سازی شما از اعتیاد به مذهب بطور کلی، بلکه پاک کردن شما از فقط یک نوع مذهب و به بند انداختن تان در دام مذهبی دیگر است. این مرا دقیقاً به یاد سوداگران دوره گردی می اندازد که وقتی برای فروش جنس خود به در خانه ی شما می آمدند، اول بهترین اطلاعات را از نواقص و مضار این یا آن جنس موجود در خانه به شما می دادند تا بتوانند ذهن شما را برای خرید جنس خود آماده سازند. بگذارید قبل از آنکه پیشتر رویم به یکی از بروشورهای سازمان نگاهی انداخته، مقصود خود را روشن تر نمائیم.

در صفحه ی اول بروشوری که نام آن "معتادان گمنام" (Narcotics Anonymous)، بروشور راهنمای جلسات، است این جمله با حروف درشت تمام صفحه را گرفته خودنمایی می کند:

خداوند

آرامشی عطا فرما تا بپذیرم آنچه را که نمی توانم تغییر دهم
شهامتی، تا تغییر دهم آنچه را که می توانم
و دانشی که تفاوت این دو را بدانم

می بینید! چه جملات زیبا و قشنگی؟ واضح است که فقط کلیسا و مسجد و کنیساسست که انسان را از تلاش شخصی و اجتماعی و بعبارت دیگر خود محورانه برای تامین نیازهایش، از آرامش و شهامت گرفته تا چیزهای دیگر، باز داشته، او را و می دارد برای بدست آوردن آنها دست گدائی به سوی موجود خیالی و موهومی بنام خدا دراز کند. همیشه توجه کنید که مذاهب مانند هر سوداگر دیگری در ابتدای کار با جملات و آرایش زیبا به سراغ شما می آید تا شما را بفریبد و برای قالب کردن بعدی کالای خود به سوی خویش جلب نماید. در اینجا نیز با این جملات زیبا ظاهر می شود تا ابتدا شما را جلب نماید و بعد کالای خود را که تسلیم و اتکای بدون قید و شرط به خداست، به شما بفروشد. این عرضه ی کالا بصورت جدی و کامل در صفحه دیگری که عنوانش "چگونگی عملکرد" است، انجام می پذیرد. در آنجا ابتدا، معتاد را دعوت به کوشش و برداشتن قدم های معینی ظاهراً در جهت ترک اعتیاد خود می کند، ولی وقتی که این قدم های دوازده گانه را یکی یکی می شمارد، معلوم می شود که تقریباً همه آنها نه کوشش معتاد برای ترک اعتیاد، بلکه کوشش او برای اعتقاد یافتن به خدا و درخواست و تمنا از او برای ترک اعتیاد خود است. او از خدا می خواهد که به او عقل، آرامش و جسارت برای ترک اعتیاد بدهد، اراده و زندگی خود

سازمان معتادان گمنام، یک سازمان مذهبی است که ظاهراً کارش ترک اعتیاد معتادان از مواد مخدر است. این سازمان با شعبات اش در تقریباً تمام کشورها منجمله ایران، تلاش می کند تا با بودجه سنگینی که ظاهراً و به ادعای خودش از معتادین جمع آوری می کند و از طریق جلسات و گرد هم آیی های متعدد و تشریفات و کتاب هایی با تیراژهای گاهای ملیونی معتادان را ترک اعتیاد دهد. این سازمان در 1953 تاسیس شده است، و اکنون 54 سال است که پیگرانه فعالیت می کند. در مورد تاریخچه سازمان می خوانیم: "تشکیل رسمی اولین جلسه انجمن معتادان گمنام که حروف اختصاری نام بین المللی آن NA می باشد، در ماه ژوئیه 1953 کالیفرنیا صورت پذیرفت. اما لازم به تذکر است که زیر بنای تشکیلاتی این انجمن بیش از صد سال قدمت دارد و اصول روحانی که در این انجمن از آنها برای بهبودی معتادان استفاده می گردد، از هزاران سال قبل در مکتب عرفانی - روحانی بسیاری از فرهنگ ها مکتوب بوده است... اولین جلسه ی رسمی معتادان گمنام ایران در تاریخ 8/7/1369 به منشی گری محسن و با حضور 25 شرکت کننده در مرکز باز پروری قرچک برگزار شد. .. پس از مدتی چند عضو یک انجمن دوازده قدمی دیگر (الکلی های گمنام) به ایران آمدند... اعضای دو انجمن به یکدیگر پیوستند... و بجزرات می توان پائیز 1376 و 1377 را مهمترین دوران سازندگی انجمن معتادان گمنام ایران محسوب نمود...آمار NA نشان می دهد که معتادان گمنام ایران در کمتر از یکسال از لحاظ انتشارات غنی ترین شعبه این انجمن در جهان گردید... این اقدامات و چاپ چندین مقاله جامع در پر تیراژترین روزنامه های کشور باعث شد که ظرف مدتی کوتاه انجمن معتادان گمنام به گونه ای موثر به جامعه معرفی و شناسانده شود و این نهال نوپا در پناه صخره ی عظیم خداوند، منشاء خدماتی استثنائی به بیماران معتاد ایران بگردد."

البته، اینکه من گفتم سازمان معتادان گمنام یک سازمان مذهبی است، این برداشت خود من است، و گر نه در هیچ یک از آثار و نوشته های این سازمان هیچ گفته و عبارت صریحی که به چنین چیزی اعتراف نماید مشاهده نمی شود و مانند بسیاری از موسسات و سازمان ها که ظاهراً "به هیچ گروه و حزب سیاسی" بستگی ندارند !! این سازمان هم فقط برای خدمت به مردم! و ترک اعتیاد آنها بوجود آمده و زبانم لال هیچ غرض سوء دیگری جز این در سر ندارد. با اینحال، وقتی جزوه های آنها را می خوانید این جزوه ها از همان اول با صدای بلند داد می زنند که پشت سرشان صحنه گردان معرکه کلیسا می باشد، و هدف اصلی آنها نه ترک اعتیاد معتادان از هرگونه اعتیادی، بلکه تنها ترک اعتیاد از مواد مخدر مادی مانند الکل، هروئین و ... و معتاد نمودن آنها به مواد مخدر "روحانی" و افیون جدیدی بنام

علم روانشناسی معلوم نیست نواقص شخصیتی فرد را چگونه کس دیگری جز خود او باید رفع کند)

7- ما با فروتنی از او خواستیم که کمیوذهای اخلاقی ما را بر طرف کند. (اینهم مثل مورد بالا از عجایب روزگار است. معلوم نیست خدائی که می تواند این نواقص شخصیتی و اخلاقی را رفع کند، چرا از اول آنها را بوجود می آورد تا اینهمه ما را به دردرس برای رفع آنها بی اندازد؟ می گویند برای اینکه ما را بیازماید. خب بیازماید که چه؟ می گویند، ما را کامل نمی آفریند که ما را بیازماید؟ پس چرا از ما می خواهید که از او بخواهیم دوباره نواقص ما را رفع کند؟ می گویند برای اینکه رنج بکشیم؟ چرا باید رنج بکشیم؟ می گویند

از ما می خواهید که از او بخواهیم دوباره نواقص ما را رفع کند؟ می گویند برای اینکه رنج بکشیم؟ چرا باید رنج بکشیم؟ می گویند شکالی ندارد. خدا پسرش را می فرستد که با فدا نمودن خود خدا را راضی کند که به رنج ما پایان دهد؟ خب، اینکه دوباره همان شد. چرا خدای شما این رنج را متحمل ما می کند که برای رفع آن پسر بیچاره اش را فدا کند؟؟؟؟؟؟ واقعا که جل الخالق. آنوقت وقتی من میگویم: مذهب تجلی حماق انسان و اعتقاد به آن اوج حماقت انسان است، دوستان مسیحی من می گویند که چرا توهین می کنید. آیا این توهین است یا حقیقت؟ آیا شما فکر نمی کنید که این خود شما نیستید که با اعتقاد به این عقاید متضاد و در هم و برهم به قدرت خرد خودتان و خرد بشریت توهین می کنید؟ بهرحال، من فکر می کنم که نه شما به

کسی توهین می کنید و نه من به شما. شما عقیده ای دارید و ما هم عقیده شما را انتقاد می کنیم. دیگران هم می توانند ما را انتقاد کنند. این ربطی به این که ما میهمان آنهایم یا آنها میزبان ما نیست. حقیقت، حقیقت است. چه در مجلس میهمانی گفته شود و چه در مجلس میزبانی. تازه اگر صحبت میهمان و میزبانی باشد، خود کاندائی ها در قاره آمریکا میهمان ناخوانده بودند، و پدر میربانانشان را هم در آوردند، و هنوز هم دست از این کار برنداشته اند (البته، همه ی کاندائینها را نمی گویم. اکثریت شان را می گویم!). چطور آنها می توانند هر کاری با میزبانانشان بکنند، ولی ما حتی انتقاد هم نمی توانیم بکنیم. از ایران برده که وارد نکرده اند که شما می خواهید ما خفقان بگیریم و هیچ نگوئیم. اگر می خواستیم با خاموش ماندن، محبوب و محترم باشیم که همانجا در ایران می ماندیم و اینهمه رنج آوارگی و غربت را بخودمان تحمیل نمی کردیم. بگذریم، بجای این اتهامات غیر مربوط و بی نتیجه، من فکر می کنم شما حواشی را رها کنید و به اصل مطلب بپردازید و بما بگویند، که به چه دلیل انتقاد ما به کتاب مقدس شما درست نیست. شاید از اینراه ما هم چیزی یاد بگیریم).

9- ما بطور مستقیم در هر جا که امکان داشت از این افراد جبران خسارت نمودیم، مگر در مواردی که اجرای این امر به ایشان و یا دیگران زیان وارد نماید.

10- ما به تهیه ترانزنامه شخصی خود ادامه دادیم و هر گاه در اشتباه بودیم سریعاً بدان اقرار نمودیم.

11- ما از راه دعا و تفکر، جویای بهتر نمودن رابطه آگاهانه ی خود با خداوند،

بدانگونه که او را درک می کردیم، شدیم و دعا کردیم، فقط برای آگاهی از اراده ی او برای خودمان و قدرتی که آنرا به انجام رسانیم. (وقتی قرار است مشکلمان از طریق او و نه خودمان حل شود، البته که باید رابطه مان را با او خوب کرده و به قدرت اراده اش ایمان بیاوریم)

12- با یک بیداری روحانی که در نتیجه این قدم ها پیدا کردیم، ما سعی نمودیم این پیام را به معتادان برسانیم و این اصول را در تمام امور خود به اجراء در آوریم. (باید معتادین دیگر را نیز به این تغییر اعتیاد خود آگاه و جلب نمائیم)

توجه داشته باشید که مذاهب همواره به دنبال نقطه ضعف های بشر می گردند تا با تکیه بر آنها و تشدید آن نقطه ضعف ها، جایی برای پر کردن آنها از طریق نشاندن خود بجای آنها پیدا کنند. انتخاب معتادین یا زندانیان سیاسی برای تبلیغ مذهب، به همین دلیل است، چرا که این دسته از افراد جامعه ضعیف ترین و ضربه پذیر ترین گروه اجتماعی اند، و همانطور که بخاطر ضعف های شخصیتی، ژنتیک، و شرایط نامساعد پیرامونی، زودتر از همه به دام اعتیاد به مواد مخدر افتاده اند، بهمان دلایل هم راحت تر از سایر گروه های اجتماعی در دام افیون مذهب قرار می گیرند. مذهب همواره با استفاده از کمبودها و رفع کاذب نیازهای روحی و مادی افراد جامعه است که در آنها نفوذ نموده، خود را در دل آنها جا می کند. بی خود شدن و کسب آرامش از طریق سپردن خود به عالم موهوم مذهبی همان هدفی را دنبال می کند که یک معتاد با رها کردن خود به نشئه ی حاصل از مواد مخدر جستجو می کند. یعنی برای فراموشی دردها

و رنج های خود در زندگی واقعی. برای همین تا وقتیکه دردهای واقعی در زندگی وجود دارند، اعتیاد و مذهب هم برای تسکین کاذب و موقتی آنها وجود خواهند داشت. از اینرو، ریشه کن کردن نهائی مذهب و اعتیاد تنها از طریق رفع دردهای بشری و تامین یک زندگی شرافتمندانه و بی رنج و مشقت برای او امکان پذیر خواهد بود. لیکن امروزه، مذهب نه تنها مانند همیشه ضعیف ترین و ضربه پذیرترین اقشار جامعه را در ید قدرت خود گرفته، بلکه، و این مهم است که، اقشار سالم جامعه را نیز از طریق تبلیغات دروغین و آلترناتیو قرار دادن خود برای سامان بخشیدن به در هم ریختگی های جامعه و نظام سرمایه داری بسوی خود جلب نموده، چنانکه بسیاری از روشنفکران و افراد تحصیلکرده و نیروهای جوان و سالم جامعه نیز، تحت تبلیغات دروغین مذهب، به دام آن افتاده اند. در اینجااست که اگر رهانیدن اقشار ضعیف جامعه از دام مذهب، از طریق تنها افشاگری مذهبی ممکن نباشد، ولی این افشاگری برای پاک سازی نیروهای سالم و فعال جامعه از مخدر مذهب، که سلامت آنان برای دگرگونی کل جامعه و رهائی نهائی بشر لازم است، ضروری و موثر می باشد. از اینرو، در شرایط کنونی و بخصوص در جوامعی که مذهب خود را به صورت یک آلترناتیو سیاسی و اجتماعی برای رفع نابسامانی های جامعه ی بشری در آورده، سعی در بازداشتن انسان از قد علم کردن واقعی بر علیه مصائب و بدبختی های خود دارد، مبارزه با عموامفریبی مذهبی شرط لازم اولیه هر نوع آگاهگری و پیشروی سیاسی می باشد. ■

سیامک ستوده
www.siamacsotudeh.com

طنز: سفارشات خواهر سکینه به برادر کاظم افشارها

بسمه تعالی

برادر جناب آقای کاظم افشارها

سلام علیکم

رحمات بی شائبه آن برادر را که در این وادی کفر نامسلمانی را بعد از فوتش به دین مبین اسلام هدایت نموده و مراسم کفن و دفن را با نهایت خلوص با همکاری برادران تف بر کف. با ماست برادر حجت السلام و المسلمین مصباح الهدی بدست فرشتگان مقرب نکیر و منکر می سپارید. دستتان درد نکند اجرتان با امام معصوم خمینی راحله (ره) و اکنون در این شهر کفر ستیز که جنابعالی هم آکادمی آموزشی دارید. چه بهتر که آکادمی کفن و دفن را هم برای غیرمسلمین دایر کنید تا اجر و مزد آن، در این ور دنیا یعنی تورنتو و آن ور دنیا یعنی حوزه جماران به حساب شما برادر و سایر خواهران و برادران واریز شود.

خوشا بحال برادر شما عماد که قبلاً رفیق ما بود و اکنون در بین حوری ها حال می کند! اما برادر افشارها این آکادمی شما چه صیغه ای می باشد؟ ما که در ایران اسلامی آن همه دانشگاه داریم: الزهرا، المهدی، التقی، الزینب - که در آن با رافت اسلامی زیر نظر اساتید فیضیه و حوزه قم با همکاری خواهران و برادران لباس شخصی از درسه فقه خارج تا داخل از زنا و صیغه و سنگ و تا دکترای فیزیک اتمی تدریس میشود؛ که حتی بعضی از آنها با عمامه یا کراوات در همین تورنتو با آن همه نبوغ و دانشی که دارند نماینده مردگان از دین برگشته ما می شوند و امروز در جامعه اسلامی ما نماینده پارلمان هم هستند و من مرشد باین فرزند شایسته زینب و کبری خخته شده در آئین ناب محمدی ایران اسلامی، فخر و مباهات می کنم. حال سوال من این است که چرا خواهران و برادران ما با آن همه مواهب الهی در ایران، به تورنتو می آیند تا از طریق آکادمی مجهز و معظم شما به دانشگاه های ایران U of T یا U مفتی بروند. شنیده ام که اینها نورچشمی آقازاده و خاتم زاده ها هستند که از طریق شما مدارک آکادمی را با نمرات درخشان دریافت نموده و وارد این دانشگاه ها می شوند. من نمیدانم وزارت آموزش و پرورش انتاریو چه اندازه در این ماجرا دخیل می باشد. بنابراین برادر افشارها از من بشما سفارش یا یکدست نمیشود دو عمامه برداشت یا به کفن و دفن کفار بپردازید یا به آموزش فرزندان اسلام در آکادمی کاظم افشارها! ■

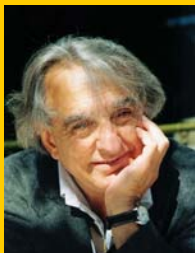
ارادتمند خواهر سکینه

قرارم براین بود که نوشته ای تحت عنوان مسائل اجتماعی به صورتی طنز گونه برای روشنگر ارسال دارم ا ما بنا به دلایل بسیاری منصرف شدم. اولین و شاید دلایل بعدی من نیز چندان با دلیل اولم فرقی نخواهد داشت .

چرا جامعه ایرانی و خصوصاً دولت مردان آن تاب و تحمل طنز و یا انتقاد ظریف را ندارند. این مشکل ریشه کهن دارد. مربوط به امروز و دیروز نیست. عدم رشد و پیشرفت جوامعی مانند ایران محدودیتی می باشد برای نویسندگان و نشریات آنها که بهر صورتی در هر شرایطی از طرف عده ای تحت عنوان رکن چهارم به ظاهراً آزادی مطبوعات و اندیشمندان بود. چه بود آن رکن چهارم در آزمون؟ کجا بود آزادی مطبوعات و بعد از آن چه شد؟ ورق پاره ای بی محتوای خوش آمد گوی دربار شاه و حرمسرای شیخ - زیاد داشته و داریم. از شاعر و نویسنده و راوی خبر و انتقادنویس در هر برهه ای. در هر مکانی. در همین تورنتو از هفته نامه تا ماهنامه. کدامیک از آنها دلسوز جامعه ایرانی میباشد؟ از رادیو و تلویزیون که آنهم جایگاه و بحث خود را دارد .

خوشامدگویان، بیهوده گویانی که اگر بیل می زدند بهتر از قلم زدن بود. گوینده گانی که هیچ پیامی و هیچ مسئولیتی در قبال جامعه ندارند. با این اوصاف و اوصاف چگونه انتظار تنوع و تحول فرهنگی و سیاسی و اجتماعی را برای خود و کشورمان را داریم. در هر مقطع و هر زمانی در ایران اقلیتی هزار فامیل بدنام و رسوا، از زمانی که جمعیت ایران 30 میلیون تا بامروز که 70 میلیون نفر می باشد، حاکم بر سرنوشت ملتی بوده اند که حق هیچ گونه ابراز عقیده سیاسی، اجتماعی، مذهبی را نداشته و ندارد. آن آریامهر فرمودند “حزب فقط رستاخیز”. دوست نداری پاسپورتت را بگیر و گورت را گم کن.

این یکی سید آل نعلین و عبا فرمود. “بشکنید این قلم ها را، حزب فقط حزب الله”. چه خوش خواند خانم مهستی مرحومه “تو بزنی تا من برقصم”. تا چه اندازه. تا کجا؟ تا کی اکثریتی بایستی تابع عده ای معلوم الحال بیسواد، مزدور وطن فروش تحت عنوان شاهنشاهی و اسلام باشد. من در اکثریت هستم. من از خانواده ایران سوزان و نابخردان دکه مذهب و تاج و تخت کیان نیستم. من ایرانی هستم. آزری هستم. کرد هستم. بلوچ هستم من سر تا سر ایرانم، من و هر ایرانی حس داریم از تنها اسلحه خود یعنی قلم و هدف خود استفاده کنیم و انگلها و مفت خورها را از سرزمین خویش برانیم حتی اگر با طنز باشد. تا نظر تو هموطن چه باشد؟



خسرو شاکری

اندر پایه گذاری حزب توده به دست اداره اطلاعات ارتش شوروی (بخش آخر)

خود با او کرد و به مقامات بالادست خود و کمینترن فرستاد. این برنامه به شرح زیر است:

درآمد

هنگامی که استقلال ملی در تمام جهان توسط رژیم های دیکتاتوری و استبداد به خطر افتاده است، و در زمانی که آزادی فردی که طی قرن ها به بهای مبارزه خونین انقلابی کسب شده است توسط دیکتاتور ها و برده داران از میان برداشته می شود، هنگامی که ارتجاع بین المللی تمام آزادی های ملی را نابود و مضمحل می کند، مردم ایران، که طی بیست سال گذشته در جنگ استبداد و زورگویی اسیر بودند، پس از تحمل بزرگترین شرارت ها و بدبختی ها، يك بار دیگر طعم خوش آزادی را چشیده اند. از يك طرف، به منظور کسب آزادی واقعی و اضمحلال کامل بقایای استبداد و خشونت گذشته و، از طرف دیگر، برای محروم ساختن ارتجاع و استبداد از امکان سوء استفاده از وضعیت تا اینکه بتواند يك بار دیگر مردم را برده منافع جنایتکارانه خود سازد، گروهی از ایرانیان در تهران تجمع کرده اند. این گروه خود را نماینده همه ایرانیان آزاده و طبقه زحمتکش میداند، و از همه مردم آزادیخواه، دمکرات، و ایرانیان در بند دعوت می کند به دور آنان حلقه زند تا تحقق مطالبات عادلانه شان میسر شود، يك رژیم دمکراتیک ایجاد شود، و سقوط ارتجاع و استبداد متحقق گردد. اهداف اساسی گروه

- 1 - حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران؛
- 2 - ایجاد يك رژیم دمکراتیک و اعطای همه آزادی های فردی و اجتماعی به انسان ها، مانند آزادی بیان (کتبی یا شفاهی)، عقیده، و تجمع؛
- 3 - مبارزه با هر نوع رژیم دیکتاتوری و استبدادی؛
- 4 - [اجرای] اصلاحات ضروری با هدف استفاده از زمین. سازمان دادن يك روال عادی زندگی برای دهقانان و کارگران در ایران؛
- 5 - اصلاح تعلیم و تربیت و حفظ الصحة و همچنین تأمین تحصیلات مجانی و اجباری برای همگان؛ تأمین مزایای فرهنگ و حفظ الصحة برای توده های مردم؛
- 6 - برقراری نظام مالیاتی عادلانه با در نظر گرفتن منافع توده مردم؛
- 7 - اصلاحات در اقتصاد و تجارت، عمران صنعت، منابع زیرزمینی سودمند، و نیز نظام حمل و نقل، چون ساختن و نگهداری يك شبکه ای از جاده ها و بهبود بخشیدن به راه آهن؛
- 8 - ضبط املاک شاه سابق و حامیان او به نفع مردم، که آنان از طرق استفاده جنایتکارانه و استبدادی قدرت کسب کردند؛

تمام نکات بالا از طرف مؤسسان گروه حزبی مورد تأیید قرار می گیرد و تا تشکیل کنفرانس حزبی اجرا خواهند شد. به منظور اجرای نکات فوق، و با توجه به وضعیت کنونی حاکم

حزب توده بمثابة يك «جبهه واحد ضد فاشیستی، بلکه همچنین به دیگر کمونیست ها در کشور های همسایه تدوین کرد.

برای اجرای این برنامه (که متن کامل آن در بایگانی کمینترن موجود نیست) [31] گروهی از کادر ها مأمور شدند به ایران بروند. وظایف آنان به شرح زیر بود:

- سازماندهی خطوط تماس با احزاب کمونیست در : الف) کشورهای عرب (سوریه، فلسطین، مصر و عراق)؛ ب) هندوستان، مطابق يك یا دو روایت زیر : نخست) از طریق بصره یا خاک عراق؛ دوم) از طریق بندر های ایران در خلیج فارس؛ سوم) از طریق افغانستان؛ چهارم) از طریق بلوچستان بریتانیا [اکنون پاکستان]. ج) ایجاد روابط مستقیم با ایران (ایجاد فرستنده برای آنان)؛ د) کمک های تشکیلاتی و فنی به کمونیست های ایران برای ایجاد سازمان های توده ای و سپس تأسیس مجدد حزب کمونیست ایران. [32]

افزون بر این ها، برنامه نکته زیر را نیز در نظر داشت:

به منظور به اجرا در آوردن وظایف تعیین شده برای گروه، اعضای آن، متناسب با تقسیم وظایف خود، آموزش های ویژه ای خواهند دید.

این گروه مرکب از چهار تن بود: 1) ك.؛ 2) آ.؛ 3) ش.؛ 4) ر. از میان اینان تنها دو تن را می توان از طریق مدارك موجود در بایگانی مشخص کرد: شماره 2 (الف)، یعنی فتح الله آدلف (عادلف)؛ [33] و 3 (ش.)، یعنی زلیخا شریف اسدی. [34] در حالی که توضیح جزء به جزء وظایف شماره های 1، 2، و 4 را نمی توان در بایگانی باز شده کمینترن یافت، وظایف ز. شریف اسدی به اختصار موجود اند.

او تبعه ایران است، نخست در ایران به مدرسه رفت، و صاحب گذرنامه ای ایرانی است. قرار است او در آخر سال 1941 از طریق مرز ترکمنستان رهسپار ایران شود، با این قصد که چون تحصیلات پزشکی خود را در اتحاد شوروی به پایان رسانده است و يك دوره دوساله آزمایش عملی در بیمارستان را نیز گذرانده است، اکنون عازم کشورش است. در تهران او يك «بیمارستان [درمانگاه] خصوصی» باز خواهد کرد. بودجه این اقدام بعضاً با پولی که همراه خواهد بُرد و بعضاً با پولی که پدرش در تهران در اختیار او قرار خواهد داد تأمین خواهد شد. [این نیز اضافه شد که] در واقع، ما باید بودجه ایجاد سازماندهی بیمارستان را در اختیار او قرار دهیم.

برنامه ضد فاشیست

مطالعه برنامه گفته شده و دستورالعمل های مربوط به آن به فهم تاکتیک جبهه متحد شوروی ها در جنگ ضد فاشیست کمک می کند.

در 8 نوامبر 1941/17 آذر 1320 سرهنگ سیلوگف رئیس رکن دوم اداره سوم اطلاعات ارتش سرخ برنامه ضد فاشیستی سلیمان میرزاسکندری را ضمیمه گزارش مذاکرات

کمونیست ها باید، در همراهی با این [خط مشی]، برای تأسیس سندیکاهای کارگری و سازمان های دهقانی بکوشند. من همچنین بیهوده می دانم که کمونیست های ایران نماینده ای نزد ما [در کمینترن] بفرستند. بر عکس، ما رفیق مناسب خود را تحت پوشش قانونی مناسب اعزام خواهیم داشت. او خواهد توانست به رفقای ایرانی کمک کند این خط [مشی] را به اجرا در آورند. من قصد دارم همین خط مشی را به رفقای ایرانی توصیه کنم، مگر آنکه دستور غیر ازین به من داده شود. [28]

تردیدی نیست که پاسخ استالین، [29] یا یکی از همکارانش، باید مثبت بوده باشد، چه تنها يك هفته بعد، در نامه ای که دیمیتروف به آرتاشس آوانسیان نوشت به او دستور داد که کمونیست های ایران چگونه بایستی رفتار کنند، یعنی دقیقاً موافق برنامه ای که او به استالین تقدیم داشته بود و در چارچوب اوضاع و احوال جاری:

هیئت اجرایی بین الملل کمونیست بر این نظر است که در وضعیت کنونی ما نبایستی حزب کمونیست ایران را از نو ایجاد کنیم. کمونیست ها باید در چارچوب حزب توده سلیمان میرزا [اسکندری] عمل کنند. وظیفه آنان عبارت است از دنبال کردن يك خط مشی استوار و پایدار: الف) مبارزه برای دمکراتیک کردن ایران؛ ب) دفاع از منافع کارگران ایران؛ ج) تقویت مناسبات دوستانه بین ایران و اتحاد شوروی؛ داغان کردن کامل عنصر فاشیسم در ایران و مانع شدن از تبلیغات ضد-شوروی. کوشش باید کرد که همه نیروهای دمکراتیک و مترقی ایران بر اساس این برنامه متحد شوند. همراه این کوشش، کمونیست ها باید برای تأسیس سندیکاهای کارگری و سازمان های دهقانی کار کنند تا بتوانند از منافع و خواست های روزمره کارگران و دهقانان دفاع کنند.

در مرحله کنونی، ما نباید شعار های سوسیالیستی یا شورایی را مطرح کنیم؛ ما نباید چاقوب برنامه دمکراتیک را رها کنیم. ضروری است که تبلیغات کرد، کار توضیحی با روحیه مارکسیستی-لنینیست را انجام داد، بویژه در میان نسل جوان ایران، اما با دقت و محتاطانه. چند تن کمونیست فعال درستکار و کاملاً آزمایش شده [رد شده از صافی «ان.کا.و.د.»]، با ورود به حزب توده، باید به یکدیگر متصل شوند - اما نه علناً - تا بتوانند برنامه طرح شده در بالا را به اجرا در آورند. ایجاد دوستانه ترین مناسبات با سلیمان میرزا مطلقاً ضروری است. در حال حاضر این را برای شما مفید نمی دانم که نماینده ای به اتحاد شوروی بفرستید. چنین سفری مورد استفاده دشمنان [ما] قرار خواهد گرفت و به کار ما ضرر خواهد زد. ما را مداوماً از وضعیت ایران و فعالیت در حزب توده باخبر نگهدارید. دریافت این نامه را تأیید کنید. [30]

برنامه برای يك جبهه متحد کمونیستی در ایران

همزمان، کمینترن برنامه ای را برای کمک به فعالیت های کمونیستی، نه تنها در ایران، و به

دستورالعمل های بین الملل کمونیست

همین که برنامه حزب نهایی شد، در 9 دسامبر 1941/18 آذر 1320 [26] دیمیتروف در باره آن به استالین و نزدیک ترین همکارانش در آن زمان (مولوتف، بریا، و مالنگف) گزارش داد، بدون تردید برای اینکه تأیید شخص استالین را در مورد برنامه جبهه واحد کمینترن در برابر اقدام کمونیستی برخی افراد، چون آوانسیان و رضا راوستا، را بگیرد. نظر به اهمیت تاریخی این نامه، تمامی آن نقل می شود.

گروه کمونیست های ایران، که پیش ازین زندانی سیاسی بودند، اقدام به تأسیس مجدد حزب کمونیست ایران کرده اند. آنان يك کمیته موقت ایجاد کرده اند و یکی از رفقا، آرتاشس آوانسیان، را بعنوان رابط با هیئت اجرایی بین الملل کمونیست تعیین کرده اند، و از ما [کمینترن] تقاضای دستورالعمل دارند. ایشان همچنین موافقت ما را برای اعزام نمایندگی خواستار شده اند. بنا بر مدارك بخش امور کادر های هیئت اجرایی بین الملل کمونیست، و بر اساس اطلاعات [تهیه شده] از جانب کادر های «ان.کا.و.د.» که در محل (تهران) با آنان در تماس هستند، می توان این کمونیست ها را انقلابیونی مطلقاً درستکار و عناصری هوادار شوروی دانست. در عین حال، حزب توده از طرف کوشنده دموکرات سلیمان میرزا [اسکندری] در ایران با برنامه ای دمکراتیک ایجاد شده است. گروهی از کمونیست های ایران در این حزب توده شرکت دارند.

با توجه به اوضاع اجتماعی ایران (اشغال کشور همراه بریتانیا)، فعالیت عوامفریبانه و خرابکارانه توسط هیتلریون و عمال آنان، و همچنین نگرش عاری از اعتماد و دشمنانه بخشی از هیئت حاکمه ایران [نسبت به اتحاد شوروی]، به نظر ما تأسیس مجدد حزب کمونیست ایران، که همواره يك گروه کوچک فرقه باز بود، [27] به سختی می تواند در حال حاضر مفید باشد و مطمئناً دشواری ها و دردرس هایی را موجب خواهد شد. این [اقدام] سوء ظن و ناخشنودی را در میان محافل حاکمه ایران تشدید خواهد کرد، و این امکان را برای غم آلمان فراهم خواهد آورد که بورژوازی را از امکان شورایی ساختن ایران بهراسانند، و بریتانیا نیز این سوء ظن را خواهد برد که اتحاد شوروی قصد دارد بازمهم ایران را شورایی کند.

به این دلایل، دیمیتروف در ادامه نامه خود اظهار داشت که «در وضعیت کنونی من عقیده ندارم که بایستی حزب کمونیست را از نو ایجاد کرد و کمونیست ها [ی ایران] باید در چارچوب حزب توده و مطابق خط مشی زیر کار کنند:

الف - مبارزه برای دموکراتیک کردن ایران؛

ب - دفاع از منافع کارگران؛

ج - تقویت مناسبات دوستانه بین ایران و اتحاد شوروی؛

د- از میان برداشتن کامل عنصر فاشیسم در ایران و نابود کردن تبلیغات ضد شوروی [در آن کشور].

بر ایران، گروه حزبی [بعداً توده] وظایف زیر را برای خود تعیین می کند:

1 – سازمان دادن انتخابات جدید برای مجلس؛ تأمین انتخاب نمایندگان واقعی مردم و آزادی انتخابات؛ از بین بردن همه توطئه ها.

2 – پایان دادن به خودسری تمام کسانی که قدرت را در دست دارند و منحدم کردن حکومت پلیسی.

3 – ارتقاء سطح زندگی توده مردم و تغییر قوانین کار تا حداقل حقوق ضروری برای کارمندان تأمین شود.

4 – مبارزه مصممانه با سرقت اموال حکومتی، رشوه، و هر گونه سوء استفاده از مقام دولتی.

5 – جبران مالی و معنوی همه کسانی که در دوران شاه سابق تحت تعقیب [نظام] استبدادی قرار گرفتند. مطالبه و پس دادن اراضی متعلق به زمینداران کوچک و دهقانان که از آنان به زور غصب شده بود.

6 – تعقیب و مجازات قانونی کسانی که به کشور و آزادی زیان رساندند، و همچنین کسانی که حقوق فردی و اجتماعی انسان ها را سرکوب کرده، از بین بردند.

7 – تأمین بیمه های اجتماعی برای مردم و تسهیل زندگی مادی و معنوی آنان. توجه خاص باید به ایجاد مقادیر زیادتر ارزاق با قیمت های نازل تر مبذول داشته شود. شدید ترین مبارزه باید با احتکار و افزایش قیمت ها صورت گیرد.

8 – تأمین استقلال قضات و تفکیک قوه های مجریه و قضائیه.

9 – رفع همه قضیه ها و احکام اجباری موجود در زمان شاه سابق که به توده های مردم لطمه می زد.

10 – تغییر قوانین و مقررات نظام وظیفه به نفع توده های مردم و پایان دادن به اعمال زور و بی نظمی در این زمینه. [35]

دیدارهای پسین بین مقامات شوروی و سلیمان میرزا

در دیدار دومی [36] بین سلیمان میرزا و آ.آ. کوزنتسوف، یکی از مقامات شوروی در ایران، در اواخر فوریه 1941 (اوایل اسفند 1321) [37] صورت گرفت و طی آن سلیمان میرزا دیپلمات شوروی را از ورود قریب الوقوع سید ضیاء الدین طباطبائی، سیاست پیشه بدنامی مطلع ساخت، که همراه رضا خان کودتای سوم اسفند 1299 را رهبری کرده بود [38] و چندی بعد به خاطر رقابت بین او و همفکرش رضا خان توسط شخص اخیر از ایران تبعید شده بود. سید ضیاء و چند سیاست پیشه دست راستی دیگر و حامی «سیاست مشیت محکم»، چون [محمد] تدین و سرلشگر [؟] امیر احمدی، نامزد نخست وزیری بودند. افزون بر بحث پیرامون جسارت در حال رشد گروه هوادارنازیسم، که به پخش اعلامیه هایی نظیر «زنده باد ایران و آلمان» مبادرت می ورزیدند، اسکندری ازین شکایت برد که در «غیاب يك حزب توده ای» ارتجاعیون براحثی

خواهند توانست يك دیکتاتوری نظامی بر پا کنند.»

در زمینه پیشرفت حزب توده، سلیمان میرزا افزود که حوزه هایی در اراک، اصفهان، رشت، تبریز، کاشان و برخی محل های دیگر [39] ایجاد شده بودند. در تبریز تعداد اعضای حوزه ها به 2500 رسیده بود. در مورد پرسشی که نماینده اش در تبریز، سرتیپ زاده، ازو کرده بود، دایر بر پیوند زبانی آذربایجان [40] به ترکیه یا آذربایجان شوروی، سلیمان میرزا گفت که او پاسخ داده بود که «اکنون زمان طرح این سوال نیست. ضروری است که تمامیت ارضی ایران حفظ شود، چون زبان مهمترین عنصر نیست؛ لازم است که وضعیت سطح زندگی مردم را بهبود بخشید و حزب را آماده ساخت تا در صورت لزوم از اقدام برای يك دیکتاتوری نظامی ممانعت به عمل آورد.» [41]

سلیمان میرزا در دنباله صحبت خود گفت که «وظیفه [دوم] او عبارت بود از تأسیس روزنامه ای که انتشارش را چون ارگان حزب توده او واجب می دانست؛ او افزود که او تصمیم گرفت [ه بود] علنا و مصممانه عمل کند، در غیر این صورت ما بمثابه يك حزب از بین خواهیم رفت."»

در گزارش های مسؤولان شوروی در باره ی تأسیس حزب توده و اقدامات اولیه ی آن نکاتی دیگری هست که باید به انتشار کامل اصل مقاله واگذار شود.

نتیجه گیری

مدارکی که در بالا مورد بررسی قرار گرفته اند بروشنی نشان می دهند که حزب توده، با دخالت اداره اطلاعات ارتش سرخ، مخلوق حکومت شوروی بود. بدین سان، این نظریه که این حزب همچون سازمانی اصیل که مستقلاً از جانب عناصر مترقی آزاده شده از زندان رضاشاه در فردای اشغال ایران توسط متفقین تاسیس شد متلاشی می شود. از سوی دیگر، با اینکه يك «همخوانی» بین «تز علی آف» و آنچه ما در این مطالعه مستند کرده ایم وجوددارد، بس مهم است که به این افسانه پایان داد که از سوی دستگاه ساواک پخش می شد؛ چون این تز دقیقاً افسانه ای بیش نیست، همچون تیغ دولبی که از دو جهت می بُرد، بویژه به هنگامی که از سوی برخی کمونیست های نادم به کارگرفته می شود، که تکرار افسانه شان همراه ندامتشان توسط معتقدان حزبی افشا و طرد می شود. این را هم باید بلافاصله افزود که حزب توده، اگرچه از طریق ارتش سرخ به وجود آمد، اما انعکاسی بود از خواست اصیل برخی - خواستی که از آن استادانه بهره برداری شد- از زندانیان سیاسی که خواستار ایجاد و رهبری يك حزب سیاسی مترقی بودند که نقش مؤثری، اگر نه تعیین کننده ای، در سرنوشت کشورشان ایفاکند. مدارکی که مورد استناد قرار داده ایم نشان می دهند که اتحاد شوروی از همان آغاز از حزب توده در جهت تأمین منافع ملی خویش استفاده

ابزاری می کرد. بررسی مدارک از نخستین تماس با سلیمان میرزا اسکندری تا لحظه تأیید جزء به جزء برنامه حزب، نه تنها توسط کمینترن تحت رهبری دیمیتروف، بلکه همچنین استالین و مشاوران نزدیکش، بر ما هویدا می کند که حزب توده تحت هدایت شوروی در خدمت منافع آن کشور قرار داشت. نحوه تأسیس حزب توده پیشاپیش نحوه گسترش، برنامه های آن در سیاست ایران، و سرانجام سرنوشت آن را نیز رقم می زد.

این نیز جالب توجه است که شوروی ها تقاضای نمایشنامه نویس کمونیست ایرانی، ع. نوشین، و دیگران، دایر بر بازگشت دادن برخی کمونیست های ایرانی، که از تصفیه های استالینی جان سالم به در برده بودند، را رد کردند و پس از آن، کسانی را که در اردوگاه های «ا.کا.و.د.» اسیر بودند به قتل رساندند. بسختی تردید توان کرد که این امر ازین رو بود که نکند برخی- به گفته دیمیتروف در نامه به استالین، کمونیست های «فرقه گرای» حزب کمونیست منحل شده - سیاست هایی را در ایران به اجرا گذارند که آنان را در بُرهه خطیری در جامعه ایران منزوی کند. اما دلیل واقعی این امر را باید در جای دیگری جستجو کرد، یعنی در دو دهه خط مشی مستقلی که ح.ک.ا. کوشیده بود، برغم توصیه های شوروی، به مورد اجرا گذارد. آشکار است که، با توجه به ائتلاف با قدرت های غربی در مبارزه ای بین مرگ و زندگی که با دشمن سخت جان هیتلری در گیر بود، شوروی ها به سختی می توانستند اجازه دهند، در این بُرهه تعیین کننده، کمونیست هایی را وارد پهنه سیاسی ایران کنند که در گذشته نسبت به سیاست های شوروی در ایران موضعی انتقادی داشتند؛ و حتی کمتر به صرفشان بود که عده ای از کمونیست های ایرانی را آزاد کنند و در ایران پروبال بدهند، کمونیست های منتقدی که حضورشان برای تأمین منافع شوروی دوران پس از جنگ در ایران تهدید آمیز می توانست بود، بویژه از سوی آنانی که مره میوه «بهشت کمونیسم» براستی موجود را چشیده بودند.

ساده لوحی رهبران جوان حزب توده که از همکاران و شاگردان دکتر تقی ارانی [42] بودند و همراه او بسال 1316 دستگیر و زندانی شده بودند، از یکسو، و عدم آگاهی آنان از تاریخچه ح.ک.ا. و تجربه آنان با شوروی، که بعضاً ناشی از سرکوب حاکم در ایران بود، از دیگر سوی، مانع از آن شد که ایشان نور واقعیت و تله ای را که به آن در می افتادند ببینند، با این امید که آرمان خود را برای نجات ایران از باطلات سرمایه داری استعماری و دیکتاتوری بومی تحقق بخشند. از همین رو بود که، هنگامی که رهبران حزب توده با نخستین هموردی خود در مسئله تقاضای شوروی برای نفت شمال ایران (میسوین کافتارادزه بسال 1323) روبروشدند، [43] و بکلی خام دستی به خرج دادند و محبوبیت روزافزون خود را به مخاطره انداختند - بویژه که در این مسئله رودرروی رهبر میهن دوست-دمکرات ایران، محمد مصدق، و نه ارتجاع ایران، قرار

گرفتند. به هنگام تأسیس حکومت خومختار آذربایجان و جمهوری کردستان (1325-1324) نیز ایشان دچار اشتباهات سهمگین شدند و در چشم عموم مردم ایران حامی توسعه طلبی شوروی شناخته شدند. [44]

پس از تأسیس حزب توده به خواست و هدایت شوروی، آنچه سرنوشت آن حزب را مهر کرد نامه ی دومی بود که - پس از نامه ی نخستین کمیته ی مرکزی حزب توده به حزب کمونیست شوروی که اسکندری شخصاً در مسکو به دفتر ح.ک. شوروی رساند - پس از دیدار برخی از رهبران آن حزب با سفیر شوروی ماکسیم آف و علی علی آف، دو تن از رهبران حزب توده در سوم اکتبر 1945 به نام کمیته ی مرکزی به مقامات ح.ک. شوروی نوشتند. در این نامه گفته شد:

... بعد از ارسال گزارش قبلی [نامه ای که اسکندری به مسکو برده بود]، کمیته ی مرکزی حزب [توده] مذاکرات مفصلی با رفقا ماکسیم آف و علی آف به عمل آورد. در نتیجه ی توضیحات آن ها، کمیته ی مرکزی حزب توده متقاعد شد که فرقه ی دموکرات آذربایجان برای جنبش دموکراتیک ایران ضروری و مفید است، و از این رو، از آن پشتیبانی کامل به عمل خواهد آورد.

... حزب توده ی ایران اعلان می کند که در همه ی موارد و همیشه از حزب کمونیست اتحاد شوروی تابعیت خواهد کرد. [45]

بزرگترین هموردی ای که حزب توده با آن روبرو شد همانا جنبش ملی-دمکراتیک تحت هدایت مصدق برای ملی کردن صنعت نفت ایران بود، که از آغاز قرن در اختیار بریتانیا قرار داشت. رودرویی تندخویانه حزب توده با مصدق و زدن برچسب «عروسک آمریکا» به وی- بدون تردید خط مشی که آموزگار، حزب شوروی، توصیه می کرد - به قیمت گزافی برای آن حزب تمام شد، و آن را بنحوی روزافزون پشتیبان منافع اتحاد شوروی می شناساند. از آن زمان تاکنون اکثریت مردم ایران، از جمله بسیاری از روشنفکران حزب توده، آن سازمان را ازین بابت مقصر می دانند که سهم مهمی در موفقیت کودتای 28 مرداد 1332 داشت. [46] برخلاف آنچه معمولاً ادعا شده است، شکست حزب توده، و از جمله سازمان نظامی آن، حاصل کار حکومت نظامی مولود کودتای سیا نبود، بلکه نتیجه بحران آئینی و خط مشی ای بود که گریبان کادرها و اعضای حزب را در زمان مخالفت آن حزب با مصدق گرفته بود و آنان را از اعتماد به رهبران خود- که بعضاً لاقیدانه در مسکو می زیستند و بعضاً به زندگی مخفیانه در وطن ادامه می دادند- محروم داشت. [47] فرمانداری نظامی و سپس ساواک فقط تکه های شکسته يك سازمان از درون از همه پاشیده را رُفتند، که از داخل در مقابله با فرایند هموردی میهن دوستانه و دمکراتیک مصدق پیشاپیش مضمحل شده بود.

پایان

مبارزه با خرافات نیازمند شرکت عمومی در این مبارزه است. بی تفاوت ننشینید!



مسلم منصوری

فیلمساز (فیلم زنان تن فروش، جنگ زدگان و)، و پایه گزار سینمای زیر زمینی در ایران

با پایه گذاری سینمای زیرزمینی ایران، چندی بعد ادبیات و موسیقی زیرزمینی شکل گرفتند. موسیقی زیرزمینی با ترانه های اعتراضی و اجتماعی اعلام حضور کرد. اما بعد، در کنار موسیقی زیرزمینی، رژیم به منظور مقابله با آن، ترانه های بی خاصیت و مبتذلی را تحت نام موسیقی «زیرزمینی» گسترش داد.

مدتهاست که رژیم به بدل سازی برای سینما و هنر زیرزمینی روی آورده است تا هنر زیرزمینی را لوٹ کرده و مرزبندی هنر زیرزمینی با هنر رسمی را مخدوش کند. سال گذشته کنسرت گذاران رژیم در دبی با هیاهو اعلام کردند که بزرگترین کنسرت موسیقی «زیرزمینی» را در دبی برگزار می کنند. و این هنرمندان به اصطلاح زیرزمینی با مجوز حکومت به خارج سفر می کنند و به ایران بر می گردند .

رژیم با این کار می خواهد به جامعه لقاء کند که موسیقی زیرزمینی نیز یک نوع از مدهای موسیقی مثل پاپ و بابا کرم است. در صورتیکه تفاوت و مرز هنر زیرزمینی، درست مثل تفاوت و مرز احزاب و دستجات سیاسی است که در پناه و چارچوب قانون اساسی رژیم فعالیت می کنند، با جریان هایی که برای در هم شکستن آن قانون مبارزه می کنند . اتفاقا هر دو دسته هم اعتراض می کنند، اعتراض اولی به کلیت رژیم و قانونش نیست، می خواهد اصلاح کند تا کل رژیم محفوظ بماند. ولی دومی، اتفاقا درد و رنج توده های محروم را در خود رژیم و قانونش می بیند. بنابراین می بینیم در هنر رسمی هم اعتراض می شود ولی به این اعتراض مجوز داده می شود و حتی گاهی خود رژیم هم به خودش اعتراض می کند. تمامی این اعتراض ها بخاطر این صورت می گیرد که اعتراض واقعی و اصلی، که بنیان وجودی رژیم را نشانه گرفته، فراگیر نشود. این، آن مرز مشخص هنر زیرزمینی و هنر رسمی است. با این مرزبندی واقعی بین دو هنر، طبیعی است که انواع ترفندهای رژیم تماما حول محور مخدوش کردن این مرزبندی باشد.

به همین منظور بتازگی وزارت اطلاعات رژیم توسط یکی از پادوهای خود فیلمی ساخته به نام " کسی از گریه های ایران خبری ندارد". گفته می شود این فیلم در باره موسیقی «زیرزمینی» است. مطبوعات

سینمایی جمهوری اسلامی هم عنوان کرده اند که این فیلم به «شیوه زیرزمینی» ساخته شده است! آن از موسیقی «زیرزمینی» که با پاسپورت و مجوز رژیم سر از دبی در می آورد این هم از فیلم «زیرزمینی» که مطبوعات جمهوری اسلامی برایش تبلیغ می کنند .

جالب است وزارت خانه های فرهنگی و امنیتی رژیم فیلم های بدلی برای سینمای زیرزمینی تولید می کنند و در عین حال خود، منتقدان آن می شوند و نمایش بگیر و ببند سر آن راه می اندازند تا هدف اصلی آنها از ساختن چنین فیلم هایی پنهان بماند .

یکی از سایت های رژیم بنام «هیات اسلامی هنرمندان» می نویسد: "اخیرا دور از چشم مدیران فرهنگی برخی حوزه های هنری و ادبی نه به صورت خزنه بلکه به شکل جهنده دارند به سمت زیرزمینی شدن سوق داده می شوند که از این میان می توان به سینمای زیرزمینی ، موسیقی زیرزمینی، ادبیات زیرزمینی و غیره... اشاره کرد ... در عرصه کتاب و ادبیات هم نهضت زیرزمینی شدن به مناسبت نمایشگاه بین ا لمللی کتاب تهران شدت بیشتری گرفته است..."

روشن است که جمهوری اسلامی نمی تواند سینما و هنر زیرزمینی را نادیده بگیرد، حال که نمی تواند از حرکت آن جلوگیری کند سعی دارد آن را لجن مال کند. جمهوری اسلامی هم مثل همه حکومت ها همزمان با سرکوب جامعه، دست به شگرد های مختلفی می زند تا جنبش ها ی اجتماعی را به بیراهه بکشاند و آن را از درون تخریب کند. دراین رابطه اکثر روزنامه ها، مجلات، رادیو ها، تلویزیون ها و سایت های فارسی زبان خارج و داخل کشور نقش فاضلاب فرهنگی رژیم را به عهده دارند و آشغال های فرهنگی، سیاسی و تبلیغاتی رژیم را تحت پوشش های مختلف به جامعه تزریق می کنند. رسانه های فارسی زبان کشورهای غربی هم دارند همین نقش را ایفا می کنند. صاحبان این رسانه ها سر این موضوع با رژیم اشتراک نظر دارند که صدای گرسنه گان جامعه نباید شنیده شود، مطالبات آنها نباید دیده شود، خواسته های آنها نباید به سامانی برسد.

کشورهای غربی هم هر تضادی که با رژیم داشته باشند یک درد مشترک دارند، هر دو از پایگیری جنبشی که متعلق به محرومان و زحمتکشان جامعه باشد وحشت دارند. جنس اعتراض دستگاه های عریض و طویل رسانه ای روبه ایران از همان جنس اعتراضاتی است که بخشی از رژیم به بخشی دیگر دارد، از همان نوع اعتراضی که هنر روی زمین به رژیم دارد. چرا که اگر سیستم بهره کشی و چپاول توسط یک

بدل سازی های رژیم برای سینما و هنر زیرزمینی

جنبش به واقع مردمی ترک بردارد اتفاقا اولین زیان کننده همین کشورهای غربی هستند. به همین جهت فیلم هایی که امروزه چه در جمهوری اسلامی و چه در اکثر کشور های دیگر با مضامین اجتماعی و یا در باره فقر ساخته می شود بیشتر علیه خود مردم تهیدست است. وقتی کسی موضوع فقر را دست مایه کار قرار می دهد اگر آن را به منشا اصلی و به سیستم چپاولگر حاکم وصل نکند، اگر آن را به اعتراضات اجتماعی به عنوان یک راه حل اصلی وصل نکند و بالعکس، آن را به رابطه های عاطفی، اخلاقی و به شانس و اقبال وصل کند، این خود خیانتی است به توده های غارت شده؛ چرا که حکومت ها تلاش می کنند ذهنیت جامعه را از منشا اصلی فقر دور کنند و راحل های پوشالی به جامعه نشان دهند تا نظام بهره کشی در امان باشد. برای همین، این گونه فیلم ها را در بوق و کرنا می کنند و هرچه اسکار دارند به فیلم های چندش آوری مثل "زاغه نشین میلیونر" هدیه می کنند تا زاغه نشینان راه بدست آوردن حق و حقوق خود را نه انقلاب، بلکه در بخت آزمایی پیدا کنند و تا همه فیلمسازان و علاقه مندان به فیلمسازی بدانند برای موفقیت و به آب و نان رسیدن باید از چه مسیرهایی بروند .

اگر تا دیروز حکومت ها سعی در صاحب شدن هنرمندان داشتند، امروز خود هنر را صاحب شده اند. خود سینما و موسیقی را صاحب شده اند و تکلیف همه را روشن کرده اند. حالا هر هنرمندی بخواهد کار کند و کارش دیده شود و به نوایی برسد باید برای آنها و در دستگاه تعیین شده توسط آنها کار کند. امروزه فیلمسازان و هنرمندان فقط کارمندان این کمپانی ها هستند، براساس نیاز آنها کار تولید می کنند. اینجاست که سینما و هنر زیرزمینی کارایی خود را به عنوان یک راه حل تاثیرگذار در مقابل سینما و هنر رسمی نشان می دهد. هنر زیرزمینی نشان داده که آدرس را درست رفته و به نقطه درستی در عرصه هنر انگشت گذاشته که رژیم به شیوه های مختلف دارد تلاش می کند تا آن را تخریب کند. رژیم زمینه رشد هنر زیرزمینی را در جامعه می بیند. می بیند که چگونه سینمای زیرزمینی از ادبیات و موسیقی زیرزمینی سر بر می آورد .

حال این وظیفه هنرمندان و انسان هایی است که با دستگاه های جنایت و چپاول مرزبندی دارند و فقر و تنهایی و بی نامی را به آب و نان دستگاه ظلم ترجیح می دهند، بایستی با هشیاری ترفندهای رژیم را در عرصه اجتماعی و هنری افشا کنند.

■ ■ ■

ادامه از صفحه)



نشریه محترم روشننگر

با درود مطالب ذیل را در رابطه با مطلبی که در شماره مه 2009 که طی ستون نامه به سردبیر از این جانب ذکر شده بود معروض می دارم.

در ابتدا از اینکه نویسنده مطلب به اینجانب اظهار لطف کرده اند از ایشان تشکر می نمایم. من همانطور که طی سخنانم اشاره نمودم، برآستی هیچ جای دنیا را ار لحاظ شکوفائی مطبوعات فارسی قابل مقایسه با توروئو نیافته ام و قویاً عقیده دارم که در رابطه با رسانه های نوشتاری فارسی زبان ، توروئو حرف اول را در خارج از ایران می زند. من دایما بدلیل سخنرانی، تحقیق، یا تهیه مطالب سوژه ای در حال سفر هستم ولی هرگز جایی را به فعالیت نوشتاری توروئو ندیده ام.

اما در مورد انتقاد ایشان که چگونه است در بحث مربوط به نشریات غیر تجاری توروئو نامی از نشریه جدی و غیر تجاری روشننگر نبرده ام، معروض میدارم:

من "قلب حقیقت" آنگونه که خواننده شما نوشته است، ننموده ام . چرا که متأسفانه هرگز روشننگر بدستم نرسیده است که اظهار نظری در رابطه با آن بنمایم. راجع به نشریه روشننگر از دوستانم شنیده بودم که یک آلترناتیو می باشد و در مدت کوتاه شناسنامه خود موفق شده است دوستان و مخالفین متعددی پیدا کند. ولی ایران استار و شهروند در نیویوک بدست من میرسند. بهرحال، جای خوشبختی است که بقول اینجائی ها Your reputation proceeds you

از دوست نامه نویسمان متشکر می شدم اگر از این پس هر شماره روشننگر را برای من به نیویورک بفرستند.

با احترام بهمن مقصودلو

روشننگر

متعلق به

شماست!

با پشتیبانی

من يك انسانم!

مداد سیاه...می خواهم که اگر به خانه من آمدی روی چهره ام خط بکشم تا به جرم زیبایی در قفس نیفتم ، يك ضربدر هم روی قلبم تا به هوس هم نیفتم !

يك مداد پاك كن بده برای محو لبها.....نمی خواهم کسی به هوای سرخیشان ، سیاهم کند!

يك بیلچه، تا تمام غرایز زنانه را از ریشه در آورم.....شخم بزنم وجودم را ...بدون اینها راحت تر به بهشت می روم گویا!

يك تیغ بده؛ موهایم را از ته بتراشم.... سرم هوایی بخورد.... و بی واسطه روسری کمی بیاندیشم!

نخ و سوزن هم بده ، برای زبانت می خواهم ... بدوزمش به سق.....اینگونه فریادم بی صدا تر است!

قیچی یادت نرود.....می خواهم هر روز اندیشه هایم را سانسور کنم!

پودر رختشویی هم لازم دارم.....برای شستشوی مغزی....مغزم را که شستم ، پهن کنم روی بند... تا آرمانهایم را باد با خود ببرد به آنجایی که عرب نی انداخت... می دانی که؟ باید واقع بین بود!

صدا خفه کن هم اگر گیر آوردی بگیر.....می خواهم وقتی به جرم عشق و انتخاب ، برچسب فاحشه می زنند.... بغضم را در گلو خفه کنم!

يك کپی از هویتم را هم می خواهم.... برای وقتی که خواهران و برادران دینی به قصد ارشاد، فحش و تحقیر تقدیم می کنند!

تو را به خدا.....اگر جایی دیدی "حقی" می فروختندبرایم بخر.....تا در غذا بریزم..... ترجیح می دهم خودم قبل از دیگران حقم را بخورم!

و سر آخر اگر پولی برایت ماند...برایم يك پلاکارد بخر.....به شکل گردنبند.....بیاویزم به گردنم....و رویش با حروف درشت بنویسم:

"من يك انسانم "... "من هنوز يك انسانم" "من هر روز يك انسانم"

هنر فروشان

در معرکه انتصابات خلیفه گری اسلامی



لیلا قبادی

جمهوری اسلامی مثل دیگر

حکومت ها، همیشه عده ای را احتیاج دارد که به ظاهر بیرون از حکومت ایستاده باشند و نقش منتقد را بازی کنند. این عده در سرفصل هایی مورد نیاز وارد گود می شوند تا اهداف حکومت را در جامعه ترویج کنند .

حالا که زمان اجرای نمایش انتخابات رژیم فرا رسیده، می بینیم باز مثل گذشته ، عده ای فیلمساز، نویسنده، کارشناس و جریان های دست ساز رژیم با عنوان های فعالین اجتماعی، مدافع حقوق زنان و... به جنب و جوش افتاده اند تا خواسته خامنه ای را عملی کنند که "امت در صحنه" هرچه با شکوه تر در انتخابات شرکت کند . مشخص است که اجرای تعزیه انتخابات برای جنایتکاران حاکم بر ایران مهم است. می خواهند با شیدای چشم انداز هر گونه تغیر و تحول را از درون حاکمیت به جامعه نشان دهند تا چشم انداز جامعه برای تغیر و تحول به سمت سر نگونی حاکمیت سوق پیدا نکند .

در این نوع سرفصل ها گروهی از سینماگران، روزنامه نگاران و جریان های خودی که به ظاهر بیرون حاکمیت هستند، پشت هم بیانیه صادر می کنند، به سود این و آن کاندیدا موضع گیری می کنند و صحنه نمایش رژیم را داغ می کنند تا ذهنیت جامعه را به سمتی که رژیم می خواهد ببرند . امثال محسن مخملباف ها که در خارج از ایران زندگی می کنند و به قول خودشان مهاجر شده اند مردم را می ترسانند که اگر به این یکی رای ندهید آن یکی انتخاب می شود اما . مگر به حال جامعه فرقی دارد که کدام جنایت پیشه انتخاب شود؟ مگر در این سی سال فرقی داشته؟ مگر حکومت با رای مردم است که اجازه می دهد کسی در رأس قدرت قرار بگیرد؟ این حکومت هم بر اساس نیازهای داخلی و بین المللی مهره هایی را تعیین می کند

بعد به شیوه های مختلف ذهنیت بخشی از جامعه را بسوی مهره مورد نظر می کشاند . اینجا نقش افراد و جریان هایی که به ظاهر بیرون حاکمیت ایستاده اند کثیف تر از افراد درون حاکمیت است چون بهتر می توانند توهم ایجاد کنند و جامعه را فریب دهند. طی این سال ها شاهد بودیم که این جریان ها چه

صدمه ای به جنبش زنان، دانشجویان و کارگران زده اند . رژیم فقط با سرکوب نمی تواند مانع رشد جنبش های اجتماعی شود ، با ایجاد این جریان ها و اپوزیسیون های قلابی می کوشد، تشکل یابی مبارزات اجتماعی را یک دوره عقب اندازد. از این رو برای هر حرکت مبارزاتی بدل سازی می کند حکومتی که تحمل کمترین اعتراض واقعی را ندارد و هنوز در زندان های دانشجو و وبلاگ نویس معترض کشته می شود در نمایشی تازه کسانی که تا دیروز جیره خوار سفره وزارت ارشاد، فارابی و سپاه بوده اند را به نام فیلمساز و هنرمندان " زیرزمینی" وارد معرکه می کند تا سینمای زیرزمینی، موسیقی و هنر زیرزمینی را لوٹ کند. یکی از آنها اعلام می کند که برای اعتراض از این پس می خواهد به عنوان مهاجر در خارج از ایران زندگی کند و همان لحظه اعلام می کند که نمی خواهد پناهنده شود می خواهد به ایران رفت و آمد کند و برای ساخت یک فیلم مدتی در این سوی مرز می ماند می بینیم چگونه بسیج شده اند هر مفهومی را و هر حرکتی را آلوده کنند. این ها همه اجزاء یک دستگاه، پیچ و مهره های ماشین جنایت این نظام ضد انسانی هستند. و دیری نخواهد پایید که این ماشین جنایت توسط خیل گرسنه گان در هم شکسته شود.

می ۲۰۰۹ کانادا

www.banoufilm.blogspot.com
lilacforfreedom@gmail.com



انتخابات و تشکلات کارگری



سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه یک تشکل کاملاً "صنفی و کارگری" است و این سندیکا به واسطه آگاهی کارگران و با حمایت و حضور گسترده کارگران در سال 1384 تشکیل و کماکان تا به امروز با وجود فراز و نشیب و دشواری های فراوان به فعالیت خود ادامه می دهد. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در مورد انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری از هیچ کاندیدایی حمایت نمی کند و حمایت از هر کاندیدایی را در حیطه فعالیت تشکل های مستقل کارگری نمی داند. در نبود آزادی احزاب، بالطبع تشکل ما نیز از نهادهای اجتماعی که حامیش باشد محروم است، حال آنکه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی دخالت گری و فعالیت سیاسی را حق مسلم تک تک افراد جامعه دانسته و برآن است که کارگران سراسر ایران در صورت ارائه منشور کارگری کاندیداهای ریاست جمهوری و دادن تضمین عملی به شعارهای انتخاباتی در این رابطه، می توانند در انتخابات شرکت کنند یا نکنند...

ولیکن سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه به عنوان یک نهاد کارگری وظیفه خود می داند از تمام کاندیداهای بپرسد تا در صورت ارائه جواب منطقی، کارگران تصمیم خود را در این رابطه بگیرند. ولی متأسفانه کاندیداهای ریاست جمهوری تا به حال در مطبوعات و کنفرانس ها و نشست های خبری و سفر های شهرستانی هیچ گونه اظهار نظری در مورد کارگران و بیکاران و مطالبات آنها نکرده اند.

امروزه برای کارگران و خانواده هایشان تشویق به شرکت در انتخابات یکی از بی معنا ترین بحث های موجود می باشد چرا که کارگران در سه دهه گذشته، تمام روسای جمهور از دوره جنگ و دوره سازندگی و دوره اصلاحات و هم چنین رئیس جمهور مهرورز را تجربه کرده اند.

1. ما از تمام همکاران و هم طبقه ای ها می خواهیم که اگر در محیط کار، خانه، درس و محل زندگی شان بحث انتخابات مطرح شد، این موضوع را از یاد نبرن که از خود و دیگران بپرسند که برنامه مدعیان ریاست جمهوری برای کارگران چیست ؟

2. نظر صریح کاندیداهای دوره دهم ریاست جمهوری در رابطه با تشکیل تشکل های مستقل کارگری و صنفی بدون دخالت دولت و کارفرما چیست ؟

3. سرکوب تشکل های مستقل کارگری چون سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه را چگونه توجیه می کنند ؟

4. با توجه به مطالبات انباشته شده کارگران و خط فقر اعلام شده برای امسال که مبلغ 850 هزار تومان اعلام شده اما از آن طرف دستمزد ماهانه کارگران را دویست و شصت و سه هزار تومان تعیین نموده اند، آیا به خواست تشکل های کارگری که دستمزد حداقل یک میلیون تومان را با امضاء کارگران کارخانجات سراسر کشور اعلام نمودند گردن خواهید نهاد ؟

5. نظر خود را نسبت به کنوانسیون های بین المللی کارگری، حقوق کودک، زنان و حقوق بشر اعلام نموده و بفرمائید چگونه به آنها پایبند خواهید بود ؟

6. نظر و برنامه خود را نسبت به امنیت شغلی، ایجاد شغل، مسکن و برنامه بیمه های بیکاری برای افراد بالاتر از 18 سال، بیمه های درمانی برای آحاد مردم و لغو قراردادهای موقت که عامل فلاکت و فقر میلیونها خانواده کارگری شده، بیان نمائید ؟

در طول این سال ها به کارگران گفته شده که فداکاری کنند و وضع فلاکت بار و بی حقوقی خود را بپذیرند در حالی که کارگران نه می توانند با امنیت و امید به محل کارشان بروند و نه برای آسودن به خانه هایشان - هزاران نفر لباس شخصی و نیروی انتظامی را به عنوان نیرویی که هیچ کار مولدی انجام نمی دهد و برای محروم کردن و بازداشتن کارگران از زندگی آزادا آنها را برای هر جا و هر کاری لازم باشد با هر درجه از خشونت و اعمال زور آماده نگه داشته اند، اما یک روز را برای بیان خواست و مطالبات کارگران از آنها دریغ می کنند.

این ها موضوعاتی مختص به زمان انتخابات نیست، حال این مسائل در گرو همکاری تمام زحمتکشان است که این سد را در مقابل خود می دانند، برای عبور از این سد و رسیدن به جامعه که حل مسائل آن فقط به رئیس جمهور و جلس محول نشده است باید کوشید. سعادت عمومی در گرو دخالت گری و همکاری عمومی است و نگذاریم دیگران برای ما تصمیم بگیرند. خودمان باید ابتکار عمل را بدست بگیریم .

سندیکای کارگران شرکت واحد

اتوبوسرانی تهران و حومه

اردیبهشت 1388

بنیادگرایی اسلامی و تجارت "بردگی سکس" در ایران

برگردان: فرامرز شیراوند

نمونه های فساد فراوانند. یک قاضی در کرج در شبکه ای دست داشت که دختران جوان را برای فروش به خارج شناسایی می کرد. و در قم، این مرکز تعلیمات مذهبی [واتیکان شیعیگری] در ایران، هنگامیکه یک دارو دسته فحشا متلاشی شد، برخی از افراد دستگیر شده، از نهادهای حکومتی و از جمله از وزارت (دادگستری) قضاییه بودند.

حاکمان بنیادگرا به مصابه پستهای رسمی خود، نظرات متفاوتی در مورد تجارت سکس دارند. آنها آنرا یا انکار و مخفی می کنند یا برسمیت می شناسند و تسهیلات آن را تدارک می بینند. در سال 2002 خبرنگار بی بی سی به دلیل گرفتن عکس از فاحشه ها، از ایران اخراج شد. مقامات به وی گفتند: "ما شما را اخراج می کنیم... زیرا شما از فاحشه ها عکس گرفتید. این انعکاس واقعی زندگی در جمهوری اسلامی ما نیست. ما فاحشه نداریم." در صورتیکه در اوایل همان سال، مقامات شعبه اجتماعی وزارت کشور، قانونی شدن فحشا را به جهت اداره فاحشه گری و کنترل شیوع اچ آی وی، توصیه کردند. این مقامات برپایی فاحشه خانه ها را به نام " اخلاق خانه" مطرح نمودند. آنها همچنین رسوم مذهبی سنتی "ازدواج موقت" [صیغه]، که بر طبق آن دو نفر برای مدت زمان کوتاهی، حتی برای یک ساعت، می توانند ازدواج کنند را پیشنهاد کرده تا فاحشه گری را تسهیل کنند. ایدیولوژی بنیادگرایی اسلامی و احکام آن هنگامیکه پای کنترل و استفاده از زنان در پیش است، انطباق پذیر می شود.

ممکن است برخی فکر کنند که رونق تجارت سکس تحت سلطه حکومت خدا و روحانیون بعنوان پا اندازها (جاکش ها)، در کشوری که توسط بنیادگرایان اسلامی [اسلامیستها] پایه گذاری شده و حکمرانی می شود، در تناقض باشد. در حقیقت این تناقض نیست. اولاً، استثمار و سرکوب زنان با هم ارتباط نزدیکی دارند. [استثمار و سرکوب]، هر دو در جایی وجود دارند که در آن زنان بطور فردی و اجتماعی از آزادی و حقوق انسانی محروم هستند. دوماً، بنیادگرایان اسلامی [اسلامیستها] در ایران، فقط مسلمین محافظه کار نیستند. بنیادگرایی اسلامی [اسلامیسم] جنبشی سیاسی است مسلح به یک ایدیولوژی سیاسی که زنان را در زمینه عقلی و اخلاقی (معنوی)، ذاتا پست و درجه دوم به شمار می آورد. فروش زنان و دختران برای فاحشه گری، امری است غیرانسانی و اهرمی است تحمیلی - تکمیلی در خدمت اینکه زنان و دختران را به پوشش بدن و موی خود توسط حجاب وادار نماید. بنیادگرایان [اسلامیستها] از ذهن و جسم زنان متنفردند.

در یک دیکتاتوری مذهبی مانند ایران، هیچ کس نمی تواند به حکم قانون جهت عدالت برای زنان و دختران تقاضای فرجام کند. زنان و دختران هیچ ضمانتی برای آزادی و بهره مندی از حقوق خود و هیچ انتظار حیثیت و احترام از بنیادگرایان اسلامی ندارند. تنها پایان رژیم ایران است که زنان و دختران را از همه اشکال بردگی رها می سازد.

گزارشات حاکی از آنند که در جنوب شرقی مرز استان سیستان و بلوچستان، هزاران دختر ایرانی به مردان افغانی، مقصد نهانی نامعلوم، فروخته شده اند.

شمار دختران نوجوانی که از خانه فرار می کنند، یکی از عوامل افزایش فحشا و تجارت بردگی سکس است. این دختران علیه: محدودیتهای تحمیلی بنیادگرایانه [اسلامیستها] بر آزادی شان، آزار در خانه، و اعتیاد والدین شورش می کنند. متأسفانه دختران در راه مبارزه برای آزادی، با آزار و استثمار بیشتر مواجه می گردند. 90 درصد دخترانی که از خانه فرار می کنند به فحشا کشیده می شوند. در نتیجه فرار از خانه تخمین زده شده است که تنها در تهران، 25000 کودک خیابانی وجود دارند، که بیشتر آنها دختر هستند. پانداها (جاکش ها)، دختران "آسیب پذیر" دبیرستانی، کودکان خیابانی، و فراریان از خانه را در پارکها به کمین می اندازند. برای نمونه، فاش شدن ماجرای زنی است که دختران فراری ایرانی را برای مدت چهار سال شکار کرده و به مردان در کشورهای خلیج فارس می فروخت.

او حتی دختر خودش را هم به بهای 11 هزار دلار آمریکا

مقامات شعبه اجتماعی وزارت کشور، قانونی شدن فحشا را به جهت اداره فاحشه گری و کنترل شیوع اچ آی وی، توصیه کردند. این مقامات برپایی فاحشه خانه ها را به نام " اخلاق خانه" مطرح نمودند. آنها همچنین رسوم مذهبی سنتی "ازدواج موقت" [صیغه]، که بر طبق آن دو نفر برای مدت زمان کوتاهی، حتی برای یک ساعت، می توانند ازدواج کنند را پیشنهاد کرده تا فاحشه گری را تسهیل کنند. ایدیولوژی بنیادگرایی اسلامی و احکام آن هنگامیکه پای کنترل و استفاده از زنان در پیش است، انطباق پذیر می شود

فروخت.

با توجه به استبداد حاکم در ایران، بیشتر این فعالیتهای سازمان یافته برای حاکمین شناخته شده است. فاش شدن شبکه های "بردگی سکس" در ایران، از نقش بسیاری از ملاها (روحانیون) و مقامات در استثمار جنسی و تجارت زنان و دختران پرده برمیدارد. زنان [متقاضی طلاق] گزارش داده اند که برای گرفتن حکم طلاق از قاضی (حاکم شرع)، مجبور شده اند که با حاکم شرع هم خوابگی کنند. زنانی که به جرم فحشا دستگیر می شوند، می گویند که آنها با مقامات دستگیر کننده خود به اجبار هم خوابه میشوند. گزارش هایی وجود دارد مبنی بر شناسایی و بردن زنان جوان توسط پلیس برای روحانیون ثروتمند و قدرتمند.

در شهرها، خانه های امنی برای کمک به فراریان بنا شده است. اغلب مقاماتی که این خانه ها را میگردانند فاسد هستند؛ آنها باند های فحشا خود را از طریق استفاده از دختران این خانه ها تامین میکنند. بطور مثال در کرج، رئیس سابق دادگاه انقلاب و هفت تن دیگر از مقامات عالیرتبه [اسلامی] در ارتباط با یک باند فحشا، که دختران 12 تا 18 ساله خانه امن به نام "مرکز ارشاد اسلامی" را مورد استفاده قرار می دادند، دستگیر شدند.

بین سنین 15

الی 29 سال و 43 درصد برای زنان 15 الی 20 سال، عامل اساسی در کشاندن جوانان ببقرار به پذیرش پیشنهاد کارهای پر خطر است. برده فروشان، از زنان و کودکان محتاج، در موقعیتی سوء استفاده می کنند. بطور مثال: به دنبال زلزله اخیر در بم، دختران یتیم دزدیده شده و به بازار شناخته شده، محل ملاقات تاجران ایرانی و خارجی، در تهران برده شدند.

مقصد معروف قربانیان تجارت "بردگان سکس"، کشورهای عرب در خلیج فارس میباشد. بنا به گفته رئیس قوه قضایی استان تهران، سوداگران دختران بین سن سیزده تا هفده را هدف قرار میدهند - با این وجود گزارش شده است که تعدادی دختر بچه هشت و ده ساله [سن ازدواج شرعی در اسلام] به کشورهای عربی فرستاده شده اند. به دنبال فرار دختری هجده ساله از زیر زمین خانه ای که گروهی از دختران، به قصد فرستاده شدن به: قطر، کویت و امارات متحده عرب، در آن نگهداری می شدند،

حلقه ای از این سوداگران کشف شد. تعداد زنان و دختران ایرانی ایی که از کشورهای خلیج فارس اخراج می شوند، بیانگر میزان بالای این تجارت است. به محض بازگشت این زنان و دختران به ایران، بنیادگرایان اسلامی [اسلامیستها]، این قربانیان را "مقصر" دانسته و اغلب، آنها را "قصاص" کرده و بزدان می اندازند. [حاکمین] زنان مورد معاینه قرار میدهند تا تعیین گردد که آیا آنها مرتکب "اعمال غیر اخلاقی" شده اند - حاکمین می توانند، بر اساس نتیجه معاینات، از خروج دوباره زنان از کشور ممانعت بوجود آورند.

پلیس تعدادی از شبکه های فحشا و بردگی [سکس] که در تهران فعالین داشته و دختران را به فرانسه، بریتانیا، و همچنین به ترکیه می فروخته اند، کشف کرده است. شبکه ای مستقر در ترکیه، زنان و دختران ایرانی قاچاق شده را پس از خرید، با پاسپورت جعلی به کشورهای اروپایی و کشورهای خلیج فارس انتقال می داد. در یک مورد، دختری شانزده ساله پس از قاچاق به ترکیه، به مبلغ 20 هزار دلار به یک اروپایی 58 ساله فروخته شد.

بر طبق گزارش پلیس استان خراسان، که دختران بعنوان بردگان سکس به مردان پاکستانی فروخته می شوند. مردان پاکستانی با دختران 12 تا 20 ساله ازدواج کرده و سپس آنان را به فاحشه خانه های پاکستانی، "خرابات"، می فروشند. دختران از طریق افغانستان به پاکستان برده شده و به فاحشه خانه ها فروخته می شوند. یکی از این شبکه ها بهنگام تماس با خانواده های فقیر در اطراف مشهد و پیشنهاد ازدواج با دختران، به دام افتاد.



دکتر دونا هیوز

دارای کرسی
استادی در رشته
مطالعات زنان

Donna M.
Hughes

Professor &
Carlson Endowed Chair,
Women's Studies Program,
University of Rhode Island
<http://www.uri.edu/artsci/wms/>

درجه موفقیت بنیادگرایان اسلامی را باید در توانایی آنها در کنترل جامعه، سرکوب آزادی، و سلب حقوق از زنان جستجو کرد. در بیست و پنج سال گذشته ملایان حاکم در ایران، به زنان و دختران قوانین سادیستی و اهانت آمیزی را که همراه با مجازات های سنگین بوده است، تحمیل کرده اند- و آنها را در چهارچوب یک سیستم تبعیض جنسی به بردگی کامل کشیده اند. آنها اینکار را از طریق تحمیل حجاب، تنزل زنان به یک فرد درجه دوم، و شلاق و سنگسار به انجام رسانده اند.

بنیادگرایان، در هماهنگی با گرایش جهانی، شیوه دیگری، [از جمله]: خرید و فروش آنها برای فاحشه گری، را نیز برای ناانسان ساختن زنان و دختران افزوده اند. بنا بر منبعی رسمی در تهران، نرخ رشد تعداد دختران نوجوان در فاحشه گری 635 درصد افزایش یافته است، اما کسب آمار دقیق قربانیان غیرممکن است. میزان این آمار بیانگر آنست که چگونه این نوع از آزار [جنسی] بسرعت رشد کرده است. در تهران تخمیناً 84000 زن و دختر فاحشه وجود دارد. بسیاری از آنها در خیابانها بسر میبرند و برخی دیگر، بنا بر گزارش های رسیده، در 250 فاحشه خانه دایر در تهران، هستند. این تجارت همچنین بین المللی است: هزاران زن و دختر ایرانی در [بازار] "بردگان سکس" در خارج به فروش رفته اند.

رئیس دفتر اینترپُل [پلیس بین الملل] در ایران معتقد است که امروزه تجارت بردگی سکس یکی از سودآورترین مشاغل در ایران میباشد. این تجارت جنایتکارانه بدون آگاهی و مشارکت بنیادگرایان حاکم صورت نمی گیرد. مقامات دولتی خود نیز در خرید و فروش و آزار جنسی زنان و دختران فعالیت دارند.

بسیاری از دختران از مناطق فقیر روستایی می آیند. اپیدمی اعتیاد به مواد مخدر در سرتاسر ایران شیوع دارد و برخی از والدین معتاد فرزندان خود را جهت تهیه مواد مخدر می فروشند. نرخ بالای بیکاری، 28 درصد جوانان



رپوده شدن

يك ايراني در لبنان
توسط مامورين سفارت

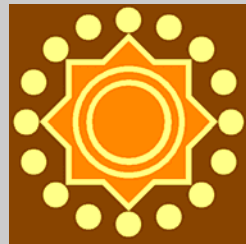
خبرگاري مرداني نيوز: در تاريخ 26 اپريل 2009 يك خانواده اهوازي توسط افراد وابسته به سفارت ايران در لبنان از درون يكي از بيمارستان هاي بيروت رپوده شدند.

اين خانواده عرب اهوازي درحاليكه به ملاقات فرزندشان كه در بيمارستان رفيق حريري بستري بود ميرفتند توسط يك گروه تروريستي رپوده و به سوي سوريه و از آنجا به داخل ايران فرستاده شدند.

اقاي علي هلاي مجد كه سرپرست اين خانواده بود به همراه همسر 26 ساله اش بنام خانم فاطمه جامعي و دو دختر بنام هاي هدي شش ساله و رحاب دوماهه و پسرشان حسين هلاي مجد سه ساله رپوده شدند.

اقاي علي هلاي مجد و خانواده اش منتظر سفر به استراليا به عنوان پناهنده بودند كه از سوي دفتر پناهندگان سازمان ملل متحد در لبنان برنامه ريزي شده بود.

اقاي علي هلاي مجد اولين اهوازي نيست كه به اين طريق وحشيانه و غير انساني به ايران فرستاده مي شود. قبل از او تعدادي از پناهجويان اهوازي توسط رژيم بعثي سوري به ايران تحويل داده و هر كدام به احكام سنگيني مواجه شدند.



International Solidarity of Iranian Students and Graduates

همبستگي جهاني دانشجويان و فارغ التحصيلان ايران

اطلاعيه

كنسولگري يا لانه تروريستي ايران در تورنتو

هموطنان گرامي:

اخيرا مطلع شديم رژيم اسلامي ايران در صدد است كه برنامه اي تحت عنوان رسيدگي به امور كنسولي ايرانيان ساكن تورنتو برپا نمايد. اين حركت رژيم شروع تاسيس كنسولگري در تورنتو مي باشد و در ضمن محكي است براي ميزان مخالفت ايرانيان ساكن تورنتو. در اين راستا رژيم اقدام به تبليغاتي گسترده در مجله شهر ما (آقاي اسد زرین مهر) و راديو صدای ایران در تورنتو (سرکار خانم احمدي) انجام داده است. ما متوجه اين امر هستيم كه امور كنسولي حق مسلم هموطنان عزيز مي باشد. اما به نظر مي آيد هموطنان ما جناب آقاي اسد زرین مهر و سرکار خانم احمدي به اين امر واقف نيستند كه همين كنسولگري نماينده رژيمي است كه قاتل هزاران ايراني از جمله زهرا كاظمي مي باشد. رژيم به اصطلاح اسلامي در طول عمر خود كه بارها و بارها صادر كنند حكم هاي ناعادلانه براي دانشجويان، زنان، كارگران، فرهنگيان و ناقض حقوق كودكان در همه زمينه ها بوده و هم اكنون نيز ركورد دار اعدام و بخصوص اعدام نوجوانان در سراسر دنيا مي باشد و عامل فقر، فحشاء، فساد، اعتياد و دهها بلاي خانمانسوز ديگر در ايران عزيز ما است كه همين امر باعث آوارگي بسياري از هموطنان ما شده. حال سوالي مهم مطرح مي گردد كه چه كسي عامل اين دربردي است كه حالا مي خواهد امور كنسولي ايرانيان را حل نمايد؟ بهتر نيست از خود بپرسيم دليل بيرون آمدن ما از ايران چيست و چرا دوباره به سفارت خانه يا كنسولگري ايران مراجعت مي كنيم؟

جناب آقاي اسد زرین مهر و سرکار خانم احمدي با تمام احترامی که برای شما قائل هستم ناچاراً این مسئله را با تمام رسانه ها و ايرانيان آزادي خواه درمیان گذاشته و تاكيد مي كنم دست از تبليغ به نفع اين رژيم برداريد. چرا اينكه جوانان ايران زمين سربازان بيدار و آگاه به اين مسئله، آماده اعتراضات شديد خود نسبت به اين اقدام هستند.

با احترام

دبير كل همبستگي جهاني دانشجويان و فارغ التحصيلان ايران منوچهر محمدي، آمريكا- كاليفرنيا

دبير كل همبستگي جهاني دانشجويان و فارغ التحصيلان ايران مهدي هويزي، كانادا- تورنتو

<http://isofisag.blogspot.com/>

E-mail: uofsahra_iran@yahoo.ca

Tel: +1-(647) 400 7090

تظاهرات در اعتراض به حضور سفارتچیان رژیم اسلامی



روشنگر - فرامرز شیراوند

Shiravand_mf@yahoo.com

شنبه 23 مه 2009 در اعتراض به حضور سفارتچیان رژیم اسلامی در Hilton Suite هتل واقع در مارکهام - انتاریو، تظاهراتی از جانب احزاب و گروههای اپوزیسیون جمهوری اسلامی و جریانات مترقی برگزار گردید. در این تظاهرات شعارهایی از قبیل: "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی"، "مرگ بر این رژیم ضد زن"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "زنده باد آزادی و برابری"، "هتل هیلتون میزبان تروریستهاست، باید این تروریستها را از هتل بیرون کند"، از سوی تظاهر کنندگان به گوش میرسید.

"ارائه خدمات کنسولی به ایرانیان"، که با اعتراض قدرتمند احزاب و گروههای سیاسی و مردم آزادیخواه روبرو شد و حتی حمایت پلیس و دولت سوئد هم نتوانست مانع از فرار این مزدوران از دست مخالفین شود، این بار مذبوحانه تلاش کرد در تورنتو دست به تحرک بزند. با عنوان "ارائه خدمات کنسولی" از سوراخ هایشان بیرون آمدند تا در آستانه برگزاری مضحکه انتخابات زمینه را برای گذاشتن صندوقهای مسخره شان آماده سازند.

آقای بابک یزدی از دیگر برگزارکنندگان تظاهرات متذکر شدند که ".... این جنایتکاران می آیند تا وجودشان را عادی



غیر رسمی عذر خواهی! اگر واقعا از کارشان پشیمان اند، باید در همان ننگین نامه شان که تبلیغ حضور رژیم اسلامی را کردند رسماً عذرخواهی کنند."

تظاهرات در این منطقه بعد از ۲ ساعت پایان رسید.

■ ■ ■ ■

به خصوص اعدام نوجوانان و سرکوب هر چه بیشتر زنان و شیوه های جدید تروریستی در داخل و خارج عامل بی امنیتی در خاور میانه و عامل بی اعتباری ایرانیان، قتل عام زندانیان در زندانها، سر کوب شدید دانشجویان نقض تعهدات به سازمان ملل در بسیاری از زمینه ها، آیا جای اعتماد هم دارد؟ و آیا آمدن نمایندگان رژیم چه عواقبی را به دنبال خواهد داشت؟"

در "پلازای ایرانیان" مردم منطقه از سخنرانیهای تظاهرات کنندگان در "افشای رژیم اسلامی و حمایت رسانه ها از قبیل هفته نامه شهر ما و رادیو صدای ایران که تبلیغات رژیم اسلامی را منعکس کرده بودند"، استقبال میکردند.

در حین تظاهرات، خبر دادند که از طرف هفته نامه "شهر ما" به ایشان تلفن زده شده و آقای زرین مهر از بابت درج تبلیغات رژیم اسلامی در نشریه شان اعلام



عذرخواهی کردند.

خطاب به رسانه های ایرانی، آقای بابک آزاد گوشزد کردند: "... بهتر است به کارشان شان برسند و کمی دوراندیش باشند. کنار جمهوری اسلامی ایستادن و آگاهانه برای آن تبلیغ کردن، اقدامی علیه مخالفین سیاسی رژیم است و پاسخی مناسب نمیگیرد. رسماً در نشریه تبلیغ برای رژیم میکنند و



کنند و رسمیت بدهند. اینان در تلاشند تا درآستانه شعبده بازی "انتخابات" بخود لولیده و جای پانی در خارج از کشور برای رژیم جنایتکارشان باز کنند! اعلام میکنیم که این رژیم جنایتکار، ضد کارگر و ضد زن جانی در خارج کشور ندارد حتی اگر از حمایت رسانه های مزدوری از جمله شهر ما و رادیوی صدای ایران داشته باشد."

با این وجود اینکه هتل هیلتون زیر پوشش وسیع پلیس منطقه یورک بود تنها ۲-۳ نفر به این مرکز مراجعه کرد. پس از ۳ ساعت اعتراض در مقابل هتل هیلتون در مارکهام، تظاهرات به منطقه نورت یورک محل تجمع ایرانیان در "پلازای ایرانیان" انتقال و ادامه پیدا کرد

آقای مهدی هویزی گفتند: "... تمامی ترورها در خارج از کشور با برنامه ریزی از سوی سفارت و یا کنسولگری رژیم طراحی شده و می شود.....صرفنظر از نیاز به امور کنسولی، نباید فراموش کرد که این کنسولگری نماینده کیست و با نگاه به کارنامه 30 ساله اش: امار اعتیاد، فقر، فساد و اعدام و زندان و نقض حقوق کودکان ...

از برگزارکنندگان تظاهرات، آقای یدی محمودی، به این امر اشاره کردند که: "مزدوران سفارتی با اجیر کردن رسانه های ارتجاعی و مزدور از قبیل رادیو صدای ایران و هفته نامه شهر ما تحت نام "ارائه خدمات کنسولی شان"، تلاش کردند تا مخفیانه در تورنتو حضور بهم رسانند، پس از اطلاع که این مزدوران در روز شنبه ۲۳ مه در هتل هیلتون در مارکهام به جهت "ارائه خدمات کنسولی شان" مشغول خواهند بود! کمتر از ۲۴ ساعت احزاب و گروههای مخالف این رژیم جنایتکار، موفق شدیم تا تظاهرات قدرتمندی را در محل حضور این مزدوران سازمان دهند."

در باره علت تظاهرات آقای محمود احمدی اینگونه توضیح دادند: "رژیم جنایتکار اسلامی بدنبال تلاش مفتضحانه اش در شهرهای گوتنبرگ و مالمو سوئد تحت عنوان



تظاهرات در مقابل سفارت رژیم در اتاوا

در تاریخ چهارشنبه 27 مه 2009، علی رغم هوایی بارانی، تعدادی از مخالفان جمهوری اسلامی در واکنش به دستگیری کارگران و مردمی که در روز اول ماه "مه" به فراخوان تشکلهای کارگری در پارک "لاله" تهران جمع شده بودند، در مقابل سفارت رژیم اسلامی در "اتاوا" تظاهراتی برپا کردند.

به گزارش هادی وقفی، از حزب کمونیست کارگری، ".... تظاهرات کنندگان از شهرهای تورنتو، مونتریا و اتاوا، ساعتی را به شعار دادن و افشاگری بر علیه رژیم اسلامی پرداختند. در این تظاهرات، ضمن اشاره به جنایات و سرکوبگریهای رژیم و نادیده گرفتن پایه ای ترین حقوق شهروندی، تجمع کنندگان تنفر و انزجار عمیق خود را از دستگیریهای اول ماه "مه" اعلام داشته و خواستار آزادی فوری و بدون قید و شرط این دستگیر شدگان و نیز کلیه زندانیان سیاسی شدند. شرکت کنندگان، همچنین با صدای بلند اعلام کردند که اجازه نخواهند داد که رژیم جانینان اسلامی، همچنان به سرکوبگریهای خود ادامه داده و به خواستهای میلیونی مردم ایران و آزادیخواهان و برابری طلبان سراسر جهان بی توجهی کند...."



نقش وزارت اطلاعات دولت میرحسین در اعدام های ۶۷

پیمان روشن ضمیر (سر دبیر سایت هفت تیر)

الان به نفع جمهوری اسلامی در جبهه و جنگ و گلوگاهها و غیره شرکت کنید، بعضی اظهار تردید و بعضی نفی کردند، نماینده اطلاعات گفت این ها سر موضع هستند چون حاضر نیستند که در راه نظام حق بجنگند. به ایشان گفتم پس اکثریت مردم ایران که حاضر نیستند به جبهه بروند منافقت؟ جواب داد حساب این ها با مردم عادی فرق می کند و در هر صورت با رای اکثریت نامبردگان محکوم شدند فقط فرد اخیر در مسیر اجرای حکم فرار کرد. لذا خواهشمند است در صورت مصلحت ملاک و معیاری برای این امر مشخص فرمایید تا مسئولین اجرا دچار اشتباه و افراط و تفریط نشوند. "حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی خوزستان - محمد حسین احمدی

میرحسین موسوی خوب می داند که حتی اگر اصل تفکیک قوا را بپذیریم و حتی اگر قوه مجریه هیچ گونه نقشی در این اعدام ها نداشت، باز باید به دلیل عدم موضع گیری در برابر این اعدام ها و عدم اطلاع رسانی به مردم، او را مورد سوال قرار داد و از او پرسید که چه تضمینی وجود دارد که چنین شخصی با چنین سابقه ای در عدم حمایت از حقوق مردم، پس از رسیدن به ریاست جمهوری از حقوق شهروندی مخالفین و زندانیان سیاسی دفاع کند و اگر چنین واقعه ای تکرار شود میرحسین چه می کند. آیا اگر در دوران ریاست جمهوری او ده ها وبلاگ نویس زندانی و شکنجه شوند یا اگر ده ها روزنامه نگار در دادگاه های غیر علنی محاکمه و در زندان کشته شوند میرحسین موسوی تنها به گفتن "اصل تفکیک قوا" بسنده می کند و هیچگونه اقدامی در دفاع از حقوق قانونی این افراد نخواهد کرد؟ هرچند این سوال در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد و قبل از این سوال باید در مورد نقش مستقیم دولت او در این واقعه سوال شود. میرحسین موسوی نخست وزیر محبوب آیت الله خمینی که قدرت واقعی اجرایی کشور را بدست داشت در مورد قتل و عام حدود ۴ هزار زندانی سیاسی که توسط وزارت اطلاعات دولت او مدیریت و انجام شد چه پاسخی دارد که بدهد؟ میرحسین موسوی به خوبی به یاد دارد که وزیر کشور (محتشمی پور) و وزیر خارجه (ولایتی) دولت او همان زمان برای توجیه این اعدام ها، در خارج از کشور مصاحبه کرده اند، حال چگونه است که وزرای دولت او بر خود لازم می بیند که در حمایت از این اعدام ها صحبت کنند و نخست وزیر به بهانه تفکیک قوا از پاسخگویی فرار می کند؟

آنانی که تصمیم دارند به میرحسین رای دهند، چیزی را از دست نمی دهند اگر قبل از رای دادن، حداقل یک بار به طور جدی سوالات بالا را از میرحسین بپرسند و از او بخواهند به طور کامل شرح ماجرا و نقش خود و دولت را در این ماجرا توضیح دهد.

دریافت کرده است و اگر غیر از این باشد جای تعجب دارد و تا زمانی که میرحسین موسوی ادعایی غیر از این نکرده است ما مبنا را بر همین سخن می گذاریم. میرحسین موسوی نخست وزیر مورد علاقه آیت الله خمینی قدرت اصلی اجرایی کشور بود. او در آن زمان هرگز مشکلاتی که خاتمی در دوران ریاست جمهوری با آنها روبرو بود را نداشت. قوه قضاییه در زمان میرحسین بر خلاف زمان خاتمی در دست جناح مخالف نبود و اتفاقا دادستان کل کشور آیت الله موسوی اردبیلی دوست صمیمی میرحسین بود و از نظر تفکر سیاسی نیز عضو یک جناح محسوب می شدند. (موسوی اردبیلی در این دوره انتخابات از میرحسین حمایت کرده است) عمده بخش های قوه قضاییه و قوه مجریه بر خلاف دوران خاتمی در دست کسانی بود که امروز خود را اصلاح طلب می نامند. میرحسین موسوی هرگز مثل خاتمی مشکلات او را در مورد انتخاب وزیر اطلاعات نداشت و هرچند برای وزارت خانه های حساس با آیت الله خمینی مشورت می کرد اما هرگز مانند خاتمی مجبور نبود که ۱۳ گزینه را به رهبر معرفی کند تا نفر سیزدهم وزیر اطلاعات

شود بنا براین او هم وزیر اطلاعات اش را خودش انتخاب کرده بود و هم قدرت و اشراف کامل در مورد این وزارت خانه داشت.

اخبار داغ هفت تیر میرحسین موسوی وزیر اطلاعات دولت میرحسین پایه اصلی اجرا فرمان قتل زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بود و جالب اینکه بدانید در بسیاری از موارد نماینده دادستان در استان ها تحت فشار نماینده وزارت اطلاعات دولت میرحسین مجبور به پذیرش حکم اعدام در مورد آن زندانی می شد. آیت الله منتظری به وضوح در خاطرات خود به این موضوع اشاره می کند که نقش اصلی در این اعدام ها را وزارت اطلاعات دولت میرحسین موسوی بر عهده داشته است چنانکه در بسیاری استان ها مسئولان قضایی از تند روی های نماینده وزارت اطلاعات ناراحت بودند. به عنوان مثال می توان نامه حاکم شرع دادگاه های انقلاب استان خوزستان به آیت الله خمینی را شاهد آورد که حاکم شرع استان خوزستان که از مسئولان قوه قضاییه محسوب می شود چنین می نویسد: "من باب مثال در دزفول تعدادی از زندانیان به نام های طاهر رنجبر - مصطفی بهزادی - احمد آسج و محمدرضا آشوع با اینکه منافقین را محکوم می کردند و حاضر به هر نوع مصاحبه و افشاگری در رادیو و تلویزیون و ویدئو و یا اعلام موضع در جمع زندانیان بودند، نماینده اطلاعات از آنها سؤال کرد شما که جمهوری اسلامی را بر حق و منافقین را بر باطل می دانید حاضرید همین



را اعدام کنند و اگر تشخیص دادند که بر سر موضع نیست ادامه دوران زندان را طی کند. تا این جای قضیه مشخص می شود چه تعداد زیادی از مسئولان وقت کشور مستقیم در جریان این ماجرا بودند و مستقیم در مورد اعدام این زندانیان تصمیم گیری می کردند. آیت الله خمینی، سید احمد خمینی، آیت الله منتظری قائم مقام رهبری، اعضا بیت آیت الله منتظری، دادستان کل کشور موسوی اردبیلی، وزیر اطلاعات دولت میرحسین موسوی، تمام دادستان ها در تمام استان ها و شهرهای کشور، نماینده وزارت اطلاعات در تمام استان های ایران، رئیس زندان در تمام مراکز استان ها، تمام مأمورانی که در همه استان ها اعدام ها را اجرا می کردند، و به احتمال بسیار زیاد تمام اعضای شورای عالی امنیت ملی از مطلعین قطعی این ماجرا هستند که دقیقاً هم در جریان پرونده بودند و هم به نوعی در این ماجرا نقش داشته اند.

با توجه به تعداد زیاد مسئولان که در سراسر کشور از قضیه باخبر بودند اگر مسئول بلند پایه ای در نظام پیدا شود که بگوید من بی خبر بودم حرفش به هیچ عنوان پذیرفتنی نیست و تا به حال نیز شنیده نشده که کسی در یک جلسه رسمی و عمومی یا مصاحبه، چنین چیزی را بگوید و از این اعدام ها اظهار بی اطلاعی بکند.

میرحسین موسوی نامزد این دوره انتخابات ریاست جمهوری و نخست وزیر کشور در سال ۶۷ نیز هرگز چنین ادعایی نکرده است و در هفته گذشته که مجبور به سخن گفتن در مورد این پرونده شد، سعی داشت با اشاره به اصل تفکیک قوا از پاسخ گویی به محتوای این ماجرا و نقش خود (یا حداقل دلیل سکوت او) در این ماجرا، فرار کند. اما آیا واقعا اصل تفکیک قوا به این پرونده و مسئولیت نخست وزیر در این ماجرا ربط پیدا می کند و آیا میرحسین بهانه خوبی آورده است؟

این پرونده هرگز در اختیار یکی از سه قوه کشور نبوده است و بر اساس کمیته تشکیل شده که مسئول اعدام زندانیان بودند مشاهده می شود که حداقل قوه قضاییه و قوه مجریه در این ماجرا به یک اندازه نقش داشته اند. توجه شود که وزیر اطلاعات که عضو اصلی این کمیته بود و نماینده وزارت اطلاعات که تصمیم گیر اصلی در مورد اعدام ها در همه استان های کشور بودند، تماماً جزو اعضای قوه مجریه محسوب می شدند و صد در صد وزیر اطلاعات (ری شهری) در مورد چنین پرونده ای که به اعدام حدود ۴ هزار زندانی سیاسی در ۳ ماه انجامید با نخست وزیر که رئیس مستقیم او محسوب می شد مشورت کافی را انجام داده است و دستورات لازم را نیز

آیا تفکیک قوا بهانه خوبیست؟

میرحسین موسوی بعد از بارها فرار از پاسخ دادن به سوال منتقدان که از او در مورد سکوتش در رابطه با اعدام چهار هزار زندانی (4000) سیاسی در زمان نخست وزیری می پرسیدند، سرانجام هفته گذشته در جمع دانشجویان دانشگاه کرمان به سوالی در این مورد پاسخ گفت. البته تنها محتوایی که پاسخ میرحسین دارد این مضمون است که به من ربطی ندارد و این چیزها را از من نپرسید.

میرحسین موسوی در کرمان می گوید: «گفته می شود در زمانی که آن اعدام ها صورت گرفت من نخست وزیر کشور بودم و کاری نکردم! باید توجه کنیم که مسئله تفکیک قوا در کشور از ابتدای انقلاب وجود دارد. می توانید از من راجع به عملکرد قوه مجریه در دوران جنگ سوال کنید و من با شفافیت، صراحت و صداقت پاسخ خواهم داد. نمی شود بدون نگاه به موقعیت ها، ظرفیت زمانی و وقایع مختلف این سوال از من پرسیده شود. سوال مربوط به من را بپرسید، حتما پاسخ خواهم داد». در سال ۶۷ حکومت تصمیم می گیرد هزاران نفر از زندانیان سیاسی را اعدام کند. این زندانیان هیچ کدام در دادگاه محکوم به اعدام نشده بودند بلکه به دلیل پایین بودن سطح اتهامات، دادگاه های جمهوری اسلامی در آن فضا که هر کس با کوچک ترین همکاری با گروه های تروریستی اعدام می شد، این افراد را به اعدام محکوم نکرده بود و به چند سال زندان محکوم شده بودند و قرار بود پس از سپری کردن دوران زندان آزاد شوند. معمولاً اتهامات ایشان همراه داشتن چند برگ اعلامیه سیاسی یا شرکت در یک تظاهرات سیاسی بود و هیچ گونه همکاری با گروه های تروریستی نداشتند و به معنی واقعی یک زندانی سیاسی عقیدتی بودند که دادگاه های جمهوری اسلامی نیز در مورد آنها حکم اعدام صادر نکرده بود.

پس چون این افراد هیچکدام در دادگاه محکوم به اعدام نشده بودند و قرار بود پس از سپری کردن زندان آزاد شوند می توان اعدام آنان را یک قتل عام غیر قانونی نامید. غیر متعارف بودن این قضیه چنان بود که حتی صدای قائم مقام رهبر یعنی آیت الله منتظری نیز در آمد و ایشان طی چند نامه که به آیت الله خمینی و سایر مقامات ارسال کردند شدیداً به این رویه اعتراض کردند، چنان که همین اعتراضات سرانجام به عزل ایشان از قائم مقامی رهبر انجامید. بر اساس اسناد و شواهد موجود که مقدار قابل توجه ای از این اسناد از خاطرات آیت الله منتظری قائم مقام رهبر و نفر دوم مملکت در آن زمان بدست می آید، قرار بر این شد که در همه استان های کشور کمیته ای سه نفره شامل دادستان، رئیس زندان، و نماینده وزارت اطلاعات تشکیل شود و این کمیته، در مورد تک تک زندانیان تصمیم گیری کند که اگر تشخیص داد زندانی مورد نظر بر سر مواضع سیاسی خود مانده است او

دفتر سوم: یهود یان برگردان : احمد خزاعی

مادی جانشین

تکیه به شمشیر شد. و کم نبودند کسانی که آزمندانه، به بوی جیفه دنیوی، به یهودیت می گرویدند.

دیدیم که زندگی شهری به ذهنیتی گراینده به تک خدائی میدان می دهد. فیلسوفان در این زمینه پیشگام بودند. اما تک خدائی آنها ضد مذاهب سنتی بود. آنها هوادار آزاد اندیشی و اندیشه مستقل بودند. اما همان تحولات اجتماعی که به اندیشه های تک خدایانه میدان می داد، همان طور که دیدیم، به تباهی دولت و جامعه می انجامید و به طور روز افزونی احساس فقدان امنیت را و احساس نیازی فزاینده به اقتداری با ثبات را در افراد تشدید می کرد. روشن است که در ذهن افراد عادی با ثبات ترین و برترین اقتدار ذات الهی بود که تدوین تئوریک خود را در مذهب می یافت و نه در فلسفه که انسان را متکی به خود می خواست و نه به قدرتی فرا انسانی.

در میان ملل دارای تمدنی باستانی تنها ایرانیان و یهودی ها بودند که، به علت شرایطی خاص، به تک خدائی نه به صورت فلسفه بلکه به صورت مذهب نائل شدند. هر دوی این مذاهب به پیشرفت های قابل توجهی هم در میان یونانیان و هم در امپراتوری روم دست یافتند.

به این ترتیب یهودیت توانست آنچه را که جهان باستان در حال انقراض خواهان آن بود به آنها عرضه کند: یک خدای قادر مطلق و نجات دهنده ای که خواهد آمد تا جهان را از ظلم و فساد برهاند. و این چیزی بود که همه تشنه اش بودند. گسترش یهودیت در جهان باستان به حدی بود که در بعضی از مناطق، مثل اسکندریه، از سلطه کامل برخوردار شد. و این مقارن با ظهور مسیح بود.

یهودیان حتی از استفاده از زنهای زیبا رو برای گرواندن پادشاهان و دیگر افراد با نفوذ به دین خود روگردان نبودند. شاه عزیز، پادشاه امسه، برای ازدواج با دروسیل، خواهر اگریبه دوم به یهویت گروید. اما دروسیل به او خیانت کرد و با فلیکس، سررشته دار رومی، روی هم ریخت. خواهرش هم وضع بهتری نداشت. شاه پولمون خودش را به خاطر او ختنه کرد اما بی عفتی این زن نه تنها او را از این خانم بلکه از یهودیت هم متنفر کرد. از این زن برای گرواندن مردها به یهودیت استفاده می شد. این خانم اول با مردی به اسم مارکوس ازدواج کرد و پس از مرگ او همسر عمویش هرود شد. وقتی که هرود مرد، همین برنیهه خانم با برادر هرود همخوابه بود تا به ازدواج شاه پولمون فوق الذکر در آمد. سرانجام به مقام معشوقگی امپراتور تیتوس نائل شد.

گفتیم که در سال 139 پ.م. یهودیان به خاطر فعالیت های تبلیغاتی شدیدشان و گرواندن مردم به یهودیت از روم رانده شدند. به گفته یوسفوس مردم دمشق نیز کمر به امحاء یهودیان بستند و همزمان با قیام یهودیان بر علیه نرون ده هزار نفر از آنها را در عرض یک ساعت به قتل رساندند. قبیله گرائی و مراسم سخت یهودیان امکان حشر و نشر آنان با دیگر مردم را بسیار دشوار می کرد. اکثریت نو مذهبان تنها به اندیشه خدای یکتا و مسیحا- یعنی نجات دهنده ای که خواهد آمد- می گرویدند و از آداب و رسوم سخت یهودیت روگردان بودند.

همه این ها زمینه را برای پیدایش و گسترش مسیحیت آماده می کرد.

ادامه دارد

بخشید. این شیوه داد و ستد هرگز دورانی پر رونق تر از دوران بنیان گذاری امپراتوری پارس تا نخستین قیصرها ی روم به خود ندیده است. تغییر راه ها ی تجاری گرچه به فلسطین ضربه سختی زد اما به بازرگانی بعدی جهانی بخشید. خانواده های بازرگان به سودهایی آنچنان کلان دست می یافتند که محدود کردن زاد و ولد در خانواده های خود را لازم نمی دیدند. اما بالا بودن باروری در میان یهودیان به هیچ رو نمی تواند افزایش شتابان جمعیت یهودیان را تو ضیح دهد. قدرت تبلیغات بود که آن را رشدی تصاعدی می بخشید.

این واقعیت که ملتی از رهگذر تبلیغات بتواند افزایش یابد به همان اندازه شگفت آور است که موقعیت تاریخی خود یهودیت.

یهودیان را در اصل، همچون دیگر خلق ها، پیوند ها ی خونی بود که گرد هم نگه می داشت. در پی تحولات تاریخی، سلطنت با وحدت مبتنی بر قلمروش جابگزین سازمان عشیره ای و وحدت مبتنی بر پیوندهای خونی شد. اما با فرستاده شدن یهودیان به تبعید این وحدت- یعنی وحدت مبتنی بر قلمرو- از میان رفت. بخش بزرگتر یهودیان اکنون برای همیشه در تبعید زندگی می کرد. در نتیجه گونه ای دیگر از پیوند ملی، یعنی اشتراک زبان، نیز از میان رفت. تبعیدیان ناگزیر بودند که به زبان مللی که در میانشان می دبستند سخن گویند. حتی در خود فلسطین نیز یهودیان نتوانستند زبان عبری را حفظ کنند و زبان آرامی را اقتباس کردند. اکنون مذهب و روابط تجاری تبدیل به تنها پیوند استوار میان یهودیان شده بود.

اما خدای آنها اکنون خدائی در میان دیگر خدایان نبود. تنها خدای جهان بود؛ خدائی برای همه انسان ها. هر کس که او را می شناخت و از فرامینش پیروی می کرد یهودی بود و در شمار برگزیدگان خدا.

این گونه از یهودیت این امکان را یافت که حیطه نفوذ خود را از راه تبلیغات گسترش بخشد. یهودیان در جریان تاریخ شوربختی های بسیاری را از سر گذراندند اما اکنون موفق شده بودند که در گوناگون ترین مناطق شروع به کسب ثروت و قدرت کنند. اما، به رغم گسترش شعاع بازرگانیشان، نیک می دانستند که موقعیتشان به خاطر شمار اندکشان یاس آور است. از همین رو یهودیت در قرن های پیش از ویران شدن اورشلیم گرایشی نیرومند به گسترش یافت.

برای یهودیان ساکن در فلسطین مستقیم ترین راه، گرواندن قهرآمیز بود. تحت سلطه درآوردن قهرآمیز امری نامعمول نبود. یهودیان تحمیل مذهب خود را نیز به آن افزودند. این امر در طی سلهای 165 تا 63 پیش از میلاد صورت گرفت. با سقوط امپراتوری سوریه، یهودیان نه تنها از یوغ سوری ها رهائی یافتند بلکه توانستند قلمرو خود را نیز وسعت بخشند. کشورگشائی برای یهودیان به معنی بسط مذهب نیز بود. و این در آن زمان امری غیر عادی بود. ختنه کردن و ذیارت اورشلیم برای پرستش یهوه در مناطق تازه مفتوح برای همه اجباری شد.

چنین روشهایی در جهان باستان یکسره بی سابقه بود. دیگر فاتحان به گرفتن خراج اکتفا می کردند و ملت مغلوب را در امر مذهب و آداب و رسوم کاملاً آزاد می گذاشتند. فتح بیت المقدس بدست رومیان به این سیاست تغییر اجباری مذهب و تحمیل یهودیت از سوی یهودیان پایان بخشید.

از این پس روشهای مسالمت آمیز و انگیزه های

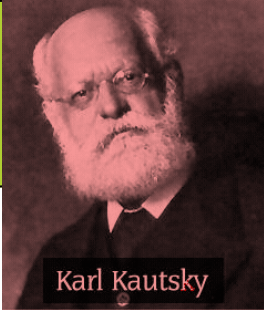
شدن دوباره یهودیان به خارج از وطنشان روبرو هستیم. و این ناشی از تغییر راه های بازرگانی بود. این گروه ها عمدتاً در ثروتمند ترین جاها، مثل اسکندریه و روم، متمرکز بودند؛ یعنی در مراکز بازرگانی جهان رومی و هلنی. جمعیت یهودیان در اسکندریه به همان اندازه جمعیتشان در اورشلیم بود: یک ملیون یهودی در میان هشت ملیون مصری. به این ترتیب یهودیان تبدیل به جماعتی بین المللی شدند برخوردار از یک همبستگی درونی شدید که اعضانش به شدت از همدیگر پشتیبانی می کردند. یهودیان اسکندریه و روم نه تنها به ثروتی کلان دست یافتند بلکه از نفوذی عظیم در میان حاکمان جهان نیز برخوردار شدند: انبان پول این حاکمان بودند و بستانکار آنها. آنها در پایتخت های جهان متمدن از استقلال و از موقعیتی ممتاز برخوردار بودند. این یهودیان عاملی تاریخی در گردش رویدادها بودند. قومی جهان وطن بودند که زیر جلگی بر جهان حکومت می کردند. قیصر روم از یهودیان حمایت می کرد و به آنها امتیاز می داد زیرا به پول آنها احتیاج داشت. اما همه یهودیان ساکن در غربت بازرگان نبودند بعضی از آنها متخصص و صاحب حرفه بودند.

تبلیغات یهودیان

جمعیت یهودیان پس از تبعید به نحو حیرت انگیزی افزایش یافت. استرابون، جغرافی دان شهیر در باره یهودیان چنین می نویسد: "این مردم اکنون در هر شهری هستند، و مشکل است که بتوان جانی را در ارض مسکون یافت که این ملت را ندیده باشد و [از نظر مالی] زیر سلطه آن نباشد."

هرشکلی از جامعه، همچنان که هر طبقه ای در درون یک جامعه معین، قانون جمعیت خاص خود را دارد. قانون افزایش جمعیت در مورد دهقانان با کارگران متفاوت است. پرولتاریای معاصر خیلی زود به استقلال اقتصادی دست یافت. فرزندان، نیز، از امکان اشتغال در سنین پائین برخوردارند. این به آنها امکان می دهد که از نرخ زاد و ولد بالائی برخوردار باشند. در جامعه ای که تقسیم میراث حاکم است، مالکیت خصوصی بر زمین به محدود کردن زاد و ولد در میان طبقه مالک می انجامد. این یکی از علل جمعیت زدائی از امپراتوری روم است، که اساساً جامعه ای مبتنی بر کشاورزی بود.

زاد و ولد خانواده های یهودی درست در نقطه مقابل این قرار داشت. یهودیان عمدتاً کشاورز نبودند بلکه به داد و ستد اشتغال داشتند و سرمایه دار بودند. سرمایه، بر خلاف زمین می تواند افزایش یابد. اگر تجارت رونق داشته باشد، سرمایه می تواند سریعتر از زاد و ولد در میان کاسبکارها افزایش یابد. قرن های پس از تبعید تا سال های نخست امپراتوری روم، دورانی بود که طی آن بازرگانی گسترشی شگرف داشت. استثمار شاغلان در کشاورزی و بهره برداری از معادن سریعاً شدت یافت. اما این هر دو رواج هرچه گسترده تر برده داری وفور و تداوم جنگ ها را می طبد تا به بتوان به منابع جدیدی از برده ها دست یافت. سرانجام، همین خود به اضمحلال کشاورزی، عاطل ماندن معادن، جمعیت زدائی از سرزمین و فرسوده شدن نیروی نظامی روم انجامید. باری، تمرکز ثروت در دست عده ای معدود به قیمت خانه خرابی توده مردم، به بازرگانی که در آن زمان مبتنی بر داد و ستد اقلام تجملی بود رونق ویژه ای می



دوم. یهودیان پس از تبعید

یهودیت آواره

کوروش، در سال 588 پیش از میلاد، به یهودیان بابل اجازه داد که به اورشلیم برگردند. اما همه آنها از این فرصت استفاده نکردند؛ چرا که این شهر ویرانه ای بیش نبود. حتی در صورت تعمیر شهر همه یهودیان نمی توانستند امیدی به تأمین معاش خود در آنجا داشته باشند. یهودیه، نیز، به خودگردانی دست نیافت و به فاتحان خارجی وابسته ماند: نخست به ایرانی ها، سپس به اسکندر مقدونی، بعد از آن به یونانی ها و سرانجام به رومی ها.

تنها حرفه ای که یهودی ها در آن خبره بودند بازرگانی بود و از مهارت چندانی در صنعت و کشاورزی برخوردار نبودند. اما بازرگانی، برعکس کشاورزی دهقانی و صنایع دستی، به خاطر رقابت ناگزیر از نو آوری است. بازرگانی است که کشاورزی و صنایع دستی را متحول می کند. بازرگانی، و بویژه بازرگانی دریائی، تنها عنصر انقلابی اقتصاد پیشا سرمایه داری است.

فنیقی ها (لبنانی های کنونی) نخستین دریانوردان راه های پرمسافت بودند. کوهستانی بودن سرزمین و کمبود زمین های کشاورزی آنها را تبدیل به حمل کنندگان کالاهای مصری، عربی، بابلی و هندی می کرد. بزودی یونانی ها به خاطر قرار داشتن در وضعیتی مشابه رقیب سرسخت فنیقی ها در دریانوردی شدند. آنها، در مدتی کوتاه، موفق شدند که بازرگانی مصر را قبضه کنند. اما مصر، همانند بابل، در فاصله ای کوتاه (در سال 525 پ.م.) به تصرف ایرانی ها در آمد. مصریها، در کمتر از یک قرن، به کمک یونانی ها توانستند استقلال خود را بدست آورند و اسکندر مقدونی امپراتوری ایران را در سال 334 پ.م. مورد هجوم قرار داد و توانست آن را متصرف شود و در نتیجه به شکوه شهرها و به رونق بازرگانی فنیقی ها که دست نشاندگان ایرانی ها بودند خاتمه دهد.

بازرگانی فلسطین، از این رهگذر، حتی بیش از بازرگانی فنیقیه صدمه دید. توسعه هر چه بیشتر بازرگانی دریائی راه های زمینی را از اهمیت انداخت و موقعیت ممتاز فلسطین به خاطر جایگاه مرکزیش از اعتبار افتاد. اکنون بازرگانی بابل، عربستان، هند و مصر به حوزه بازرگانی دریائی پیوسته بود. در همان حال توده های یهودی بیش از پیش مجبور بودند که به عنوان تنها ممر معاششان به بازرگانی رو آورند زیرا فرصت های کسب وکار در کشور خودشان مدام کاهش می یافت.

از آنجا که کسب وکار به سوی آنها نمی آمد آنها مجبور بودند که به دنبال کسب وکار در خارج از وطن، در میان ملت هایی که خودشان طبقه بازرگان از میان خود تولید نمی کردند بروند. و این قبیله ملتها زیاد بودند. ملت هایی که می توانستند زندگی شان را از راه کشاورزی بگذرانند هی پشت سرهم در داخل کشتزارهای بزرگ درست می کردند و در خارج جنگ راه می اندختند. این ها ترجیح می دادند به جای این که خودشان در خارج دنبال کالاهای مورد نیازشان بگردند بازرگان هایی از خارج به میان آن ها بیایند. مصری ها و رومی ها چنین گرایشی داشتند. بازرگان های این دو کشور با یهودی بودند یا یونانی.

اکنون، درست پس از تبعید به بابل، با پراکنده



سیامک ستوده

علت مخالفت قریش با تبلیغات یکتاپرستانه محمد، هر چه که بود، يك چیز را در مورد آن نباید فراموش کرد، و آن اینکه مکه شهری بود که در میان ریگستان خشک کویر قرار داشت. از اینرو، فاقد کشاورزی بود. و بیشتر نیازهای غذایی خود را از شهر طائف و مزارع کشاورزی و باغات آن و واحه های اطراف تامین می نمود .

آنچه که اساس اقتصاد مکه را تشکیل می داد در درجه اول تجارت و منافع ناشی از عبور کاروان های تجاری، و در درجه دوم وجود خدایان قبایل مختلف عرب در خانه کعبه بود که اعراب برای زیارت آنها به مکه می آمدند. در این محل "بروایتی 360 بت یا صنم به صورت سنگ های عمودی یعنی خدایان گوناگون که نماینده همه خدایان اعراب شمالی بوده اند بر پا بود."

در نتیجه هر ساله تعداد زیادی از سراسر عربستان برای زیارت خدایان شان به مکه می آمدند. این آمد و رفت ها، باضافه مخارج و قربانیانی که آنها هر ساله در طی اقامت خود در مکه میکردند، به عنوان يك منبع درآمد توریستی، به رونق اقتصادی مکه كمك شایان توجهی می نمود. زائران هر بار که در زمستان برای زیارت خدایان شان به مکه می آمدند با خود چرم، دام، پشم و محصولات دیگر را می آوردند و آنها را با کالاهایی مانند خرما، غلات، مصنوعات شهر مکه و محصولات سایر مناطق و کشورها که از طریق کاروانهای تجاری وارد مکه می شد، مبادله می کردند.

سران قریش اکثرا از اشراف و پولداران شهر بودند. از آنجمله خاندان بنی امیه که یکی از ثروتمندترین قبایل قریش در مکه بشمار می رفت. از اینرو، آنها نه تنها بطور غیر مستقیم از صنعت توریستی مکه، ریخت و پاش ها و مبادلات آن بهره مند می شدند، بلکه به خاطر تصدی و تولید کعبه، بطور مستقیم نیز از درآمدهای سرشار آن و نذر و نیازها و هدایای زیارت کنندگان برای خدایانشان منتفع می گشتند. برای همین بود که تاریخ مکه با تاریخ کشمکش های قبایل برای کنترل بر کعبه عجین شده بود. اهمیت اقتصادی بت های کعبه چنان بود که قبایل به خاطر آن با یکدیگر به جنگ می پرداختند. منجمله اینکه در گذشته دور هنگامیکه "غالب بن فهر" در راس مکه بود ، "حسان بن عید کلاب" با "جمیز" و بسیاری از افراد قبایل یمن برای جنگ با مکه به آنجا آمده بودند و "می خواستند سنگ های کعبه را از مکه ببرند تا حج گزاران سوی یمن رو کنند " که البته در کارخود موفق نشد و از مکیان شکست خورد .

مکه در دورانی بسیار دور اهمیت یافته و به تدریج از محلی متروک و گمنام به یک مرکز مهم تجاری و فرهنگی تبدیل شده بود. علت این موضوع می توانست این موارد باشد: قرار گرفتن آن در مسیر راههای کاروانرو که یمن و حبشه را در جنوب به سوریه در شمال ، و سواحل دریای سرخ در غرب را به خلیج فارس و ایران در شرق و شمال شرقی وصل مینمود، چاه زمزم اش که کاروانیان تشنه و خسته را به اطراق در اطراف خود وامیداشت، و خانه کعبه اش که زائران را برای زیارت و بست نشینان را برای مصون ماندن از تعرض دیگران بسوی خود جلب و دست بدامن خود می کرد.

به این ترتیب بود که هر چه بر اهمیت مکه افزوده می گشت، اشتباهی قبایل عرب و رقابت

میان آنها برای کنترل بر آن و خانه کعبه نیز افزایش می یافت . در جریان چنین رقابت هایی بود که کنترل کعبه ابتدا در دست قبیله "جُرْهُم" و سپس به "بنی بکر" و بعد "خُزاعه" منتقل شد. سرانجام در اواخر قرن 5 میلادی، "قُصَیّ بن کلاب" که نام اصلی او "زید"، و از اجداد قریش بود سپاه گرد می آورد و پس از شکست قوم "صوفیه" و "خُزاعه" که اولی مسئول اداره مراسم حج و دومی آخرین کلید دار خانه کعبه بود، کنترل آنرا بطور کامل به دست خود و قوم قریش می گیرد. او که رهبری پر قدرت در میان قریش بود، همان کسی است که قریش را از حالت پراکنده ای که داشتند خارج نموده از نقاط مختلف بگرد هم می آورد. او عملا مکه را به چهار کوی تقسیم نمود و در هر کوی یکی از قبایل قریش را جای داد.

واضح است که تبلیغات محمد تا آنجا که به یکتاپرستی و از میان بردن بتهای عرب مربوط می شد، برای اقتصاد مکه و بخصوص منافع اشرافیت قبیله ای قریش که کنترل آنرا در دست خود داشتند، يك مصیبت اقتصادی بحساب میآمد. این نیز یکی از دلایلی بود که رهبران قریش را وامی داشت که بهیچ صورتی نتوانند تبلیغات

محمد را تحمل نمایند. آنها نه تنها قادر به تحمل نظرات و تبلیغات محمد نبودند، بلکه با او و قبیله وی نیز نمی توانستند وارد جنگ شوند. چرا که این امر به یکپارچگی قبایل مختلف قریش لطمه می زد و آنرا

در مقابل دشمنانش تضعیف می نمود. مضاف بر این، هر گونه حالت جنگی در مکه نیز، اهمیت آنرا بعنوان يك مرکز کاروانروی تجاری در معرض نابودی کامل قرار می داد.

برای همین بود که سران قریش در ابتدا براههای مختلف سعی در این نمودند که بگونه ای با محمد از در سازش در آیند. منجمله در ملاقات با ابوطالب به او پیشنهاد مبادله محمد با یکی از جوانان خود را دادند:

"قریش عُمَارَة بن اَلْؤَیْد را که زیباترین و خوش اندام ترین جوان قریش بود به ابوطالب پیشنهاد کردند که آنرا به فرزندی قبول کند و فرزند برادرش را بدیشان تسلیم دارد، چرا که این جوان مخالف دین و باعث پراکندگی اجتماع ماست تا او را بکشیم. ابوطالب گفت: فرزند خود را بمن می دهید تا من او را غذا بدهم و من فرزند خود را به شما بدهم که او را بکشید و این کاری است ناشدنی."

پس از چندی مجلس دارُالندوه از بنی هاشم می خواهد که محمد را محکوم کند ولی بنی هاشم با آنکه مخالف محمد بود، بنابر رسم قبیله ای از اینکار سر باز میزند و لذا طوایف قریش از مصاحبت با بنی هاشم خود داری نموده، میان خود بر اساس صحیفه (قرارداد نوشته شده) ای که در کعبه می آویزند، قرار میگذارند که نه با آنها خرید و فروش کنند، نه آنها را در کاروانهای تجاری مکه شرکت دهند و نه اینکه از ایشان زن گرفته یا به آنها زن دهند.

"گویند که قریش بر بنی هاشم و بنی عبدالمطلب گرد آمدند و پیمان بستند که با ایشان خرید و فروش نکنند و با ایشان نیامیزند و از ایشان کسی را بزنی نگیرند و زن بدیشان ندهند تا اینکه از یار خویش (صاحبشان) تبری کنند و او را برای قتل تسلیم کنند."

این تحریم اقتصادی- اجتماعی بی آنکه نتیجه ای دهد بیش از دو سال به طول می انجامد. قانون همبستگی قبیله ای که محمد را در پناه خود می گیرد و حامی حق آزادی بیان و فعالیت هایش میشود ، همان قانونی که محمد در نهایت قصد از بین بردن آنرا داشت، قوی تر از آن بود که زیر این فشارها قد خم نماید.

آیه های شیطانی

تحت چنین شرایطی، مکیان، پس از آنکه از محاصره و فشار اقتصادی نتیجه ای نمی گیرند، مجددا راه حل مصلاحه آمیز دیگری را این بار به خود محمد پیشنهاد می کنند. محمد هم که از تبلیغات خود در میان اعراب نا امید، و از آزار و انیت مخالفین خود به تنگ آمده است، اینبار، بر عکس گذشته، تسلیم شده و به امید اینکه با قبول خدایان اعراب بتواند مکیان را بسوی خود جلب نماید، تن به مصلاحه با مخالفین خود میدهد.

پیشنهاد مکیان بنا به گفته ابن هشام این بوده که محمد خدایان آنها را و آنها نیز خدای محمد را در کنار خدایان دیگرشان بپرستند.

"یا محمد بیا تا ما با تو شریك شویم ، ما خدای تو پرستیم و تو خدای ما پرست ؛ اگر خدای ترا بهتر باشد ما او را پرستیده باشیم

و خیر و برکات وی بما رسد، او اگر خدایان ما بهتر باشند تو ایشان را پرستیده باشی و خیر و برکات ایشان بتو رسد[."

ولی طبق گفته طبری پیشنهاد اعراب به محمد این بوده است که "تو یکسال خدایان ما عَزَى و لات را پرست و ما هم یکسال مال ترا."

محمد ابتدا این پیشنهاد را رد می کند و سپس می پذیرد و بدنبال تلاوت آیه های 19 و 20 از سوره النجم که در آنها ابتدا از سنگ و بی اثر بودن بتهای سه گانه اعراب صحبت می کند، این

آیه را می آورد:

"تِلْكَ الْغَرَانِیقُ الْعُلَی، الشَّفَاعَةُ مِنْهَا تُرْجَى" یعنی "مرا از لات و عزی و منات سومین دیگر خبر دهید. شفاعت این بتها قبول می شود."

این آیه در حالیکه مخالفین محمد را بیش از پیش خشنود می سازد، در میان هواداران خود او تاثیر بسیار بدی می گذارد و آنها را نسبت به اصالت پیغمبری محمد مردد می سازد. محمد که متوجه وخامت اوضاع در میان هواداران خود و عواقب محتمل بعدی آن می شود، بسرعت و قبل از آنکه کنترل اوضاع را از دست بدهد، به انکار آیه مزبور و سازش با مخالفین پرداخته، بنا به نقل واقعی اعلام می دارد که آیه مزبور را خدا توسط شیطان بر زبان وی جاری نموده بوده است تا مسلمانانی را که دلشان مبتلا به شك و تردید است بیازماید:

"جز آنکه چون (پیامبر) آیاتی برای هدایت خلق تلاوت کرد شیطان در آن آیات الهی القاء دسیسه

کرد. آنگاه خدا آنچه شیطان القاء کرده محو و نابود میسازد... تا خدا به آن القائنات شیطان کسانی را که دلهایشان مبتلا به مرض نفاق و شك یا كفر و فسایت است بیازماید (و باطن آنها را پدیدار سازد)".

این آیات که به آیه های شیطانی معروف می شوند، البته بعدا ، به این بهانه که از طرف شیطان بر زبان محمد جاری گشته اند از قران برای همیشه حذف می شوند. ولی مورخین اسلامی، مانند مورد بالا، اکثرا در نوشته های خود از آنها یاد می کنند، بی آنکه در توضیح اینکه چرا محمد آیات خود را در تایید سه بت عرب پس گرفت چیزی بگویند. جز اینکه به همان بهانه کودکانه ای که خود محمد نیز در آیه بالا آورده متوسل شوند. با اینحال در کتاب ابن عشاق، سیرت رسول الله ، در تفسیری که احتمالا مربوط به طبری است ، بطور سربسته ای که با آیه مزبور نیز تناقضی پیدا نکند به انگیزه واقعی محمد در سازش با اعراب اشاره می شود:

"اکنون پیغمبر در اشتیاق خبر مردم مکه، در این آرزو بود که هر چه تعداد بیشتری از آنها را بسوی خود جلب کند. روایت شده است که او در آرزوی این بود که راهی برای جلب آنان بسوی خود پیدا شود، و روشی که او گزید این بود که ابن حمید بمن گفت: که سَلْمَه گفت محمد بن عشاق از قول یزید بن زیاد اهل مدینه، و او از قول محمد بن کعب الْفَرِیضَه به او گفت: وقتی که پیغمبر دید که مردمش پشت به او کردند و او از دوری کردن آنها از آنچه که او از جانب خدا برای آنها آورد در درد بود، در این آرزو بود که از جانب خدا برایش پیامی صادر شود که مردمش با او آشتی دهد. از آنجائی که او مردمش را دوست میداشت و نگران آنان بود، مایه دلشادی او بود اگر مانعی که وظیفه او را این چنین دشوار می کرد، از سر راه برداشته می شد؛ از اینرو، او در اینکار در تعمق بود و آرزوی آنرا می کرد و این برای او عزیز بود. آنگاه خداوند این آیه را برایش فرستاد که "قسم به ستاره وقتی که غروب می کند، که یار شما خطا نمی کند و فریب نخورده، این خواست دلش نیست،" و همینکه در ادامه آیه به اینجا میرسد که می گوید "آیا به آل لات و آل عَزَى و بت سوم دیگر منات فکر کرده اید،" شیطان ، او را که در اندیشه و آرزوی آمدن آیه ای بوده است که او را با مردمش سازش دهد، بر زبانش این کلام را نیز جاری می سازد که "این (سه بت)، غرانیق والائی هستند که شفاعتشان پذیرفته می شود."

ادامه دارد

9- پطروشفسکی الیپاولویچ، اسلام در ایران، فارسی، ص 19.

10- طبری، جلد سوم، ص814.

3-Rodinson Maxime, Muhammad, translated in English, p. 39.

12- مقدسی مطهر بن طاهر، آفرینش وتاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، 653 .

13- همانجا، ص 656 .

14- بن هشام، جلد اول، فارسی، ص 353.

15- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 879 .

16- مقدسی مطهر بن طاهر، آفرینش وتاریخ، جلد چهارم تا ششم، فارسی، ص 654 ، پانویس 1.

17- الحج، آیه های 52-53 .

18- سوره النجم، آیه های 1-20 .

11- Ibn Ishaq, The life of Muhammad, A translation of Ibn Ishaq's Sirat Rasul Allah by A. Guillaume, p. 155, 156.



روحانیت از پراکندگی تا قدرت: ۱۹۰۹-۱۸۲۸ هما ناطق

سالها بعد بایبان به براون گفته بودند که «جسد باب و مریدش را خریدند، هر دو را در یک تابوت جای دادند و به تهران فرستادند و به راه همدان، در رباط کریم به خاک سپردند» [121]

شگفتا که مورخان وطنی، چندان پاپیج اعدامها و شکنجهها نشدند. مهدیقلی خان هدایت، تاریخ‌نویس دربار، به همین کلمه بسنده کرد که: «میرزا علی‌محمد باب که به اجمال حاجی میرزا آقاسی قوت گرفته بود، در تبریز به قتل رسید» [122]. «از قره‌العین هم یادی نکرد» [123].

[المبتون، یاد شده، ص. ۲۸۴.]

[106] پولاک، یاد شده، ص. ۲۴۰.

[107] کاظم بیگ، یاد شده، ص. ۳۵۹.

[108] Clément Huart : *La religion de Bab*, Paris, Ernest Leroux Editeur, 1889, p. 2.

[109] Nicolas, Alphonse: *Qui est le successeur du Bab?*, Paris, Librairie d'Amérique et d'Orient, Maisonneuve, 1933.

[110] Huart, op. cit., p. 3.

[111] براون، یاد شده، ص. ۹۱.

[112] پولاک، یاد شده، ص. ۲۴۰.

[113] *تاریخ، یاد شده، ص. ۱۰۱.*

[114] خورموجی، *حقایق الاخبار*، یاد شده، ص. ۷۵.

[115] اکاظم بیگ، یاد شده، ص. ۳۸۱.

[116] کاظم بیگ، یاد شده، ص. ۳۹۴.

[117] Wiet à Turgot, 16 juin 1850 (*Erzroum, Correspondance consulaire, tome 1, document n° 35, Ministère des Affaires Etrangères*).

[118] براون، یاد شده، ص. ۱۳۲.

[119] همانجا.

[120] Gobineau : *Les religions et les philosophies*, op. cit., p. 599.

[121] Ibid, p. 1138, (note).

[122] مهدیقلی خان هدایت *خطرات و خطرات*، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۱، ص. ۵۶.

[123] این مهدیقلی خان مقام وزارت هم داشت و از رجال متشرع مشروطه به شمار می‌رفت. جد صادق هدایت هم بود. هدایت در رمان حاجی آقا، همراه با ریشخند رفتار و سلوک او را به نقد کشیده است.

دسته از دلاوران فوج بهادران (عیسوی) حاضریش نموده، هدف گلوله‌اش ساختند. جسد پلیدش در خارج شهر انداخته، طعمه وحوش آمد [114].

کاظم بیگ هم نوشت:

در ۲۹ ژوئیه ۱۸۴۹ باب را همراه با یکی از مریدانش، آقا محمدعلی، به محل اعدام آوردند. هر دو را با طناب، پشت به مردم، به چوب بستند. حکم اعدام را خواندند. در همه این احوال «باب خاموشی گزید». یکی از عیسویان فوج بهادران را برای خالی کردن تیر بر گزیدند. هم از این رو که اگر شورش به پا شود، سربازان مسلمان لطمه نبینند [115].

همو افزود که باب در برابر مرگ ایستادگی نشان داد و «خاموشی گزید». انبوه مردم که به دیدارش شتافته بودند «گواه چهره رنگ پریده و زیبایی او بودند که نشان از رنج و آرامش ناگفتنی داشت». در میان جماعت که شاهد اعدام هم بودند، تنها سخن «از بیدادگری ملایان و استبداد حکومت» می‌رفت [116].

سرقونسول فرانسه در طرابوزان هم که گزارش سفارت فرانسه را در دست داشت، شرحی فرستاد که بیگمان از تبریز دریافت کرده بود. در این روایت:

باب را همراه با پنج تن از یارانش در برابر جمعیتی هنگفت، تیرباران کردند. او مرگ را در خاموشی و دلاورانه به جان خرید. این رفتار باب چنان اثری در اذهان توده‌ها گذاشت که معجزات گوناگون به او بستند. حتی برخی به صراحت می‌گفتند که اثری از گلوله‌ها بر تن او دیده نشد [117].

از میان یاران باب که اعدام شدند، یکی هم سلیمان خان نامی بود که با بیتی از غزل‌های حافظ روی به سوی میدان آورد. به پیشواز مرگ شتافت و خواند:

به گفت *دلاور برآورد* اجساد باب و محمدعلی و یکی دیگر از مریدان را که یکی از اعضای فرقه بود، پس از آنکه در میان بازار و کوچه‌ها شهر گردانیدند، در خندق شهر انداختند تا خوراک سگها و شغالها شوند». سرانجام یکی از مریدان باب به یاری چند تن دیگر، با اعمال زور و یا به ضرب رشوه اجساد بایبان را از خندق بیرون کشیدند. «در کفن سفید ابریشمی پیچیده در تابوت گذاشتند و به تهران فرستادند» [119].

آنچه گوینو در این زمینه آورده، بسی دور از گفت دیگران است. به تلخی نوشت: جسد باب را «چندین روز در کوچه‌های شهر گردانند و سپس از بالای دیوار به بیرون‌ها پرت کردند تا طعمه جانوران شوند» [120]. «همو می‌افزاید:

که در این زمینه اگر وفاداری و خونسردی فوج مسیحی نبود، چه پیش می‌آمد ... از نو باب را گرفتند و به چوبه دار بستند و شلیک کردند [110].

دلاور برآورد هم نوشت:

[باب را] چند ساعت با خفت و خواری در شهر گردانند، تا آنکه کمی قبل از غروب آفتاب به محل اعدام در نزدیکی ارگ بردند. در آنجا جمعیت زیادی موافق و مخالف جمع شده بودند ... خیلی از آنها حداقل باب را قبول داشتند ... باب تنها نبود. دوتن از مریدانش هم محکوم به اعدام شده بودند [111].

از میان مریدان، یکی توبه کرد و از بابیگری برگشت و آزاد شد. در سنجش با گزارشهای این و آن، شاید دقیق‌ترین شرح از این رویداد دکتر پولاک پزشک شاه باشد که از نزدیک گواه صحنه اعدام بود. نوشت:

به هنگام اجرای حکم که در تبریز رخ داد، محکوم را وادار به ایستادن در کنار دیواری کردند و معدودی از سربازان اجرای حکم را به عهده گرفتند اما چون سربازان محتملاً رغبتی به انجام این مأموریت نداشتند، تفنگهای خود را بدون نشانه‌گیری شلیک کردند. باب از دودی که از تفنگها پیدا شده بود، استفاده کرد و از مجرای آبی گریخت. اما در شوریختی وی و بخت خوش مملکت، او را در آن سوی قنات دستگیر کردند. اگر او به دست نیفتاده بود، مردم حتماً می‌گفتند که به معراج رفته است و این معجزه خود کافی می‌بود که قسمت اعظم مردم را به پیروی از او وادارند. زیرا مردم به وضع موجود رغبتی نداشتند و به چیز تازه‌ای تمایل بودند [112].

برآورد لسان‌الملک سپهر، وقایع‌نویس رسمی دوران ناصری نیز اندازه‌ای به گواهی دکتر پولاک نزدیک بود. از این دست که: به هنگام اعدام طناب پاره شد. سربازان دولتی چون عیسوی بودند، از «قتل او کراهتی داشتند» [113]. «این را می‌دانیم که به زمانه محمد شاه ریاست قشون را یک ارمنی (تاتوس) عهده‌دار بود. در ربط با مجریان اعدام، تنها کاظم بیگ از یک سرباز عیسوی یاد می‌کند. چه بسا همان تاتوس بوده باشد.

از خورموجی وقایع‌نگار دوران ناصری هم یاد کنیم که در قتل میرزا علی‌محمد باب، «علیه و العذاب به فتوای علمای شریعت مآب» گواهی داد:

روز دوشنبه بیست و هفتم شعبان که روز پایان عمر آن مردود بود، او را با محمدعلی تبریزی مغلوباً از کوچه و برزن که مشاهده مرد و زن بود عبور داده به میدان تبریز آوردند. چند

میرزا تقی خان امیرکبیر، یا از روی ناچاری و یا از روی میل، با ملایان همدستان شد و «فتوای کشتن باب را» پذیرفت. *خانم‌المبتون* بر آن بود که امیر از این رو اعدام باب را پذیرفت که مبادا «مریدانی چند از میان روحانیان به او بپیوندند» [105]. «برخی دیگر نیز بر او خرده گرفتند. حتی پزشک شاه دکتر پولاک این اقدام را ناشایست خواند. از دیدگاه او، امیر نمی‌شایست که باب را «محکوم به مرگ» کند، بهتر این بود که او را به زندان افکند و «تعالیمش را بی اعتبار سازد» تا مردمان از او «شهید جاوید» نسازند [106].

بدیهی است که بایبان کینه او را به دل گرفتند. میرزا تقی خان حتی چنین صلاح دید که در جهت برقراری آرامش و کاستن از نفوذ این فرقه، باب را «در ملاء عام» به جوخه اعدام بسپارد. محکوم را گرفتند و چندی در محله خیابان تبریز زندانی کردند. مریدان همه روزه در آن محل گرد هم می‌آمدند. با زندانی همدردی می‌کردند. حتی برخی یارستند که با او دیدار کنند [107].

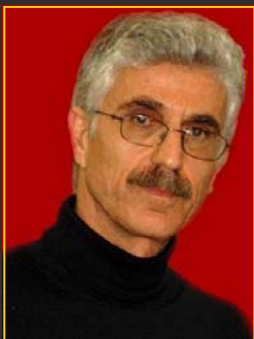
در ۱۹ اوت ۱۸۴۹ گروه زیادی از شهروندان و روستائیان راهی خیابان شمس‌الدوله شدند که جایگاه سربازخانه «فوج بهادران ناصری» یعنی رژیم عیسوی بود. ایوان خانه‌های رو به کوچه پر شدند از تماشاگرانی که «همگی چشم به راه رویداد مهمی در این سربازخانه بودند». یعنی در انتظار صحنه اعدامی که «معمولی نبود» و در تبریز می‌گذشت. اما این محکوم «نه یک دزد بود، نه جانی، و نه راهزن کوه و کمر» بلکه انسانی بود که «خود را خدا می‌نامید» [108].

در ۸ ژوئیه ۱۸۵۰ آقامحمد جانی سرکرده فوج بهادران که نیکلا عکسش را منتشرکرده، مسئول اعدام باب شد [109]. محکومان را پشت به مردم به چوب بستند تا نتوانند سرکرده اعدام را شناسایی کنند. دیگر اینکه این سرکرده را از میان «فوج بهادران ناصری» برگزیدند. گرچه عیسویان را چندان تمایلی به این کار نبود. سبب گزینش این فوج این بود که به مسلمانان اعتماد چندان نداشتند.

با گزارش *مورار* می‌آغازیم:

حکم اعدام داده شد. واحد فوج بهادران مسیحی، به صف ایستاده در برابر چوبه دار، آتش گشود. همه‌ی شدید از میان جماعت برخاست. اما تماشاگران به چشم دیدند که باب آزادانه به سویشان روان است بی آنکه تیری خورده باشد. یعنی بخت یاری کرد و تیر به خطا رفت و طناب از هم گسست. محکوم آزاد شد. به راستی که معجزه‌آسا بود. خدا می‌داند

ما را در غم خود شریک بدانید!



با نهایت تأثر درگذشت زود هنگام مجید سپاسی، کادر حزب کمونیست کارگری ایران، را از صمیم قلب به اعضای خانواده، اعضای حزب کمونیست کارگری ایران، اعضای کارزار پشتیبانی از مبارزات کارگری در ایران و همچنین به دوستان مجید عزیز تسلیت گفته و برای همگان تندرستی و بردباری آرزو مندیم.

یاد مجید سپاسی گرامی باد! نشریه روشنگر

جنایات جنگی در زندان ابو غریب

برگردان : احمد مزارعی

آگاه بودید؟

توماس روییج: بله گزارش در دست داشتم

س: شما بعنوان یک شخصیت حقوقی و قانونی عکس العملتان چه بود؟

توماس روییج: عالیجناب این مسئله حقوقی نبود، بلکه سیاسی بود.

س: شما توافق کردید ؟

توماس روییج: به تعداد معدودی از زنان



تجاوز کردیم و بنظرم جرم نیست ، باید این کار را انجام می دادیم.

س: آیا وسیله دیگری برای فشار بر زنان نداشتید؟

توماس روییج: ژنرال بورگس به این سوال جواب می دهد.

س: ژنرال بورگس، بفرمائید!

بورگس: چرا، ما آنها را به شیوه های مختلفی شکنجه کردیم، از جمله آنان را وادار کردیم که در آب بخوابند ، ۲۴ ساعته بر سر پا بیستند و موی سر آنها را تیغ زدیم که شاید حرف بزنند. اما آنها حاضر نبودند که هیچگونه با ما همکاری نمایند.

س: آیا سربازان با شما همکاری می کردند؟



بورگس: بعضی از آنها کم سن و سال بوده و کمتر این چیزها را دیده بودند ، لذا احساس نارضایتی می کردند. گردان ۲۰۵ فقط عوامل را اجرا می کرد و نمی شد که همه چیز را به آنها بچسبانیم. افراد گردان های دیگر نیز اعمال مشابه ای انجام می دادند.



تروریست ها تسلیم شوند.

س: اما ۱۸ کودک زیر شکنجه بقتل رسیدند؟

بورگس: می دانم

س: چند کودک بودند؟

بورگس: بیش از ۶۰ کودک

س: چگونه آنها را شکنجه می کردید؟

بورگس: عالیجناب ما آنها را مستقیماً بازداشت نمی کردیم وقتی خانواده ها را می آوردیم ، آنها به همراه مادران خود بودند.

س: پس چرا رای خود را تغییر داده و آنها را شکنجه کردید؟

بورگس: برای آنکه تروریست ها چند نفر از سربازان ما را ربوده بودند و این بهترین راه بود تا ما بتوانیم آنان را از حفره هایشان بدر آوریم.

س: با زنان چه کار کردید؟

بورگس: زنان بسیار خونسرد بودند و حاضر نبودند تحت هیچ شرایطی با ما همکاری کنند، وقتی از همکاری آنان ناامید شدیم، تصمیم گرفتیم تا به آنان تجاوز کنیم، زیرا باور داشتیم زنان عراقی با این کار به همکاری با ما تن خواهند داد .

س: چه کسی این دستور را به شما صادر کرد؟

بورگس: پنتاگون در جریان امر قرار داشت.

س: آیا این دستور از کاخ سفید صادر شده بود؟

بورگس: نمی دانم

س: چه کسی بطور شخصی برای شما این اوامر را صادر می کرد؟

بورگس: ژنرال کاسبون. او می گفت که دستور آمده و شما باید اجرا کنید.

س: چگونه عمل تجاوز صورت می گرفت ؟

بورگس: عمل تجاوز با حضور دو افسر و چند سرباز انجام می شد. ۱

س: سوال برای آقای روییج، رئیس بخش قوانین در نیروی زمینی : آیا از این امور



از افکار عمومی، بخش های غیر جستجوگر آن، اکثریت خاموش را، از وقوف به عمق این جنایات باز داشت.

متن ذیل، ترجمه قسمتی از پرسش و پاسخی است که در کنگره آمریکا انجام گرفته است. اعضای کنگره آمریکا با حضور "سیمور هرش" از تعدادی از ژنرال ها و درجه داران آمریکائی که بطور مستقیم در جنایات و شکنجه علیه مردم عراق شرکت داشته اند، سوال و جواب کرده است که البته همه این افراد هم اکنون آزاد و مشغول زندگی شخصی هستند. این در حالیست که جنایت و تجاوزات مشابه در عراق همچنان ادامه دارد

و دهها هزار زندانی عراقی در کشور خود و در زندان های مخفی سایر کشورها، همچون مصر، اردن، کویت، قطر و اروپا و یا زندان های شناوری که بصورت کشتی در دریاهاست ادامه دارد. این مطلب غیر از سایت سیمور هرش در بسیاری از مطبوعات کشورهای عربی از جمله مجله «الاسبوع» چاپ قاهره و سایت البصره نیز منتشر شده است. ما نیز این متن را از سایت تیف برای همین منظور در روشننگر به چاپ میرسانیم.

سوال کننده : آیا مطمئن بودید از خویشان تروریست ها هستند؟

توماس روییج : بله ، از مرکز گزارش داشتیم و من موضوع را به اطلاع ژنرال استیون کاسبون رساندم.

س: عکس العمل ژنرال چه بود؟

بورگس: از وی دستور رسید که کارتان را ادامه دهید.

س: محتوای گزارش چه بود؟

بورگس: بچه ها را آنقدر شکنجه کنید که

تاکنون تصویری که سرمایه داری غرب از خود به جهان ارائه داده، نوعی تصویر حقوق بشری و تصویر نیست که در آن، هرچند حکومت های غربی هم مانند دیکتاتورهای شرقی در صورت لزوم دست به تخلفات غیرقانونی و حقوق بشری میزنند، ولی دیگر مانند شرکای شرقی شان، تا حد شکنجه گری های عریان و وحشیانه پیش نمیروند و بهرحال، در این مورد حد و حدودی را رعایت می کنند. برتر از همه اینکه حتی بعضی از تنوریسین های لیبرال، حقوق بشر لیبرالی را ذاتی جامعه سرمایه داری دانسته آنرا غیر قابل انفکاک از این نظام تلقی می نمایند، غافل از اینکه همه حقوقی که امروزه در جوامع سرمایه داری غربی وجود دارند نه هدیه ی این نظامات به مردم بلکه حاصل مبارزه آنها بر علیه این نظامات بوده اند، بطوریکه تاریخ نشان داده است که هر زمان که این حکومتها لازم دانسته اند براحتی آنها را زیر پاگذارده مرتکب خوفناکترین جنایات بر علیه بشر و مردم خودشان شده اند. شکنجه های وحشیانه ی نیروهای آمریکائی در زندان ابوغریب نشانگر عریان همین حقیقت است. این شکنجه گری ها هرچند توسط سایت های اینترنتی و بعضی خبرگزاری های خارجی و عربی در سطح نسبتا وسیع به گوش جهانیان رسید، با اینحال تلاش رسانه های جمعی آمریکای شمالی و اروپا در پوشیده نگاهداشتن این افوضاحات به منظور حفظ چهره ی قلابی حقوق بشری حکومت های سرمایه داری غربی، بخش های مهمی

دچار صدمات روحی و جسمی شده و جان سپرده اند.

بورگس: در این مورد من گزارشی ندارم. این متعلق به بخش های دیگر ارتش است.

س: در مورد بستن آلت تناسلی جوانان عراقی به طناب های لاستیکی چه می گویند؟

بورگس: روبیج به این سوال پاسخ می دهد

توماس روبیج: ما با این وسیله جوانان عراقی را از هر طرف می بستیم از جمله آلت تناسلی آنها آنچنانکه اگر کوچکترین حرکتی می کردند، دچار درد بسیار شدیدی می شدند.

س: آیا به این عمل اعتراض داشتید؟

توماس روبیج: نه. بنظر من این کاری معمولی بود که بعد از مدتی متوقف خواهد شد.

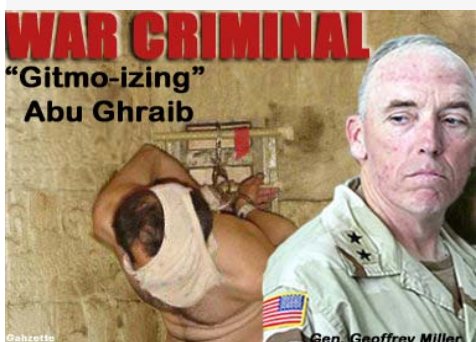
س: آیا کابل هایی که به برق وصل باشد به تن جوانان عراقی وصل می کردید؟

توماس روبیج: بر حسب معلوماتم آری. اما شخصا فقط ۳ مورد برق را در بدن آنها به جریان انداختم.

زیرنویس

۱- تجاوز حضوری به زنان در مطبوعات عربی به این شکل آمده است: صحنه تجاوز به زنی ۵۰ ساله که مورد تجاوز قرار می گرفته را در مطبوعات به چاپ رساندند. این زن که کاملا عریان بود و مقاومت می کرد سربازان می کوشیدند مقاومتش را در هم شکنند. ظرفی بزرگ پر از آب حاضر کرده آنگاه با زور سر وی را بدون آب فرو می کردند و بقیه به نوبت با این انسان اسیر، عمل تجاوز حیوانی خود را انجام می دادند.

۲- در این مورد نیز در سایت “ مفکره الاسم” شرح اعمال شکنجه در مورد کودکان چنین آمده است: “ کودکان را در حضور پدران و مادرانشان مورد تجاوز جنسی قرار می دادند. این کودکان که غالبا زیر ۹ سال بودند، در اثر این اعمال ضد انسانی جان می دادند. تا حدود ۱۷ بچه صغیر در زیر این شکنجه ها جان می سپارند زیرا عمل تجاوز همراه با انواع شکنجه ها بوده است. دو نمونه از دموکراسی و حقوق بشر آمریکایی.



نکته: ژنرال میلر پس از پایان آموزشهای ویژه در امور “بازجویی” اعراب و “مسلمانان” در اسرائیل، به زندان گوانتانامو به فرستاده شد تا فراگیریهایش را به آزمون بگذارد و سپس به زندان ابو غریب منتقل شد. ژنرال میلر اعتقاد داشت که “زندان ابو غریب تحت فرمان ژنرال جانیس کاربینسکی به “هتل” تبدیل شده است. و باید زندانیان را تکان داد.”

س: جانیس کاربینسکی چه گفت ؟

توماس روبیج: آنان جوانان عراقی را مجبور می کردند که لخت و بدون هیچ پوششی بایستند و هر کدام از آنها مقاومت می کردند، در جا کشته می شدند. جوانان را مجبور می کردند که عریان بیایستند، میان پاهای آنان را باز می کردیم، دست های آنها را به میله های فلزی می بستیم، پس از آن یکباره سگ ها را بسوی آنان رها می کردیم تا آلت



تناسلی آنان را قطع کنند. منظره وحشتناک و خونی بود که احتمالا به مرگ آنها منجر می شد.

س: چند نفر از آنان به این شکل به قتل رسیدند؟

توماس روبیج: ۳۰۰ نفر، پس از قطع آلت تناسلی شان، چند ساعتی زنده می ماندند و سپس جان می سپردند، با کمال تأسف باید بگویم که سربازان ما از این صحنه ها لذت می بردند، مسئله ای غیر اخلاقی بود.



س: شما که اعتراض داشتید چرا این اعمال را متوقف نکردید؟

توماس روبیج: من کوشیدم اما اوامر تازه ای رسید که این کار باید ادامه پیدا کند.

س: آیا اینگونه اعمال را با زنان هم انجام دادید؟

بورگس: نه. با زنان نکردیم.

س: اما من گزارشی دارم که سربازان از سگ ها برای لمس آلت تناسلی زنان استفاده می کرده و کارهای بدتری نیز انجام می داده اند. بسیاری از این زنان در اثر این اعمال



را آزاد کنید؟

بورگس: نه. ما می ترسیدیم که این اخبار به گوش مردم عراق برسد.

سوال برای آقای روبیج: در گزارشات آمده که گردان ۳۷۲ و ۳۲۰ و تیپ ۸۰۰ به اعمال بسیار وحشتناکی در حق جوانان عراقی دست زده اند. تفصیل و جزئیات آنرا بیان کنید.

توماس روبیج: من به فرماندهان گفتم که با بعضی از این اعمال مخالفم. اما کسی به من گوش نداد.

س: اعتراض خود را مستقیم به چه کسی بیان کردید؟

توماس روبیج: به آقای رامسفلد، وزیر دفاع بطور مستقیم و همچنین بوسیله نامه ای به خانم کاندالیزا رایس دلایل خود را بیان کرده



و خواستم که وی گزارش را به اطلاع پرزیدنت بوش برساند.

س: می توانم که علت اعتراضت را بپرسم؟

توماس روبیج: اعتراض من به هر گونه عمل ضد اخلاقی با بازداشت عراقی ها بود، بخصوص وقتی فهمیدم که ارتش تعدادی سربازان “همجنسباز” را به عراق آورده تا با بازداشتی های جوان عراقی بعمل جنسی بپردازند. می دانستم که جوانان عراقی با شدت تمام مقاومت می کردند و احيانا عده ای از آنان به قتل می رسیدند. بویژه در مورد استفاده از سگ های آموزش دیده بر علیه جوانان بسیار مخالف بودند.

س: مگر سگ ها چه کار می کردند؟



توماس روبیج: گزارش هایی دارم و به دفتر وزیر دفاع هم فرستاده ام، ما سگ ها را آموزش می دادیم تا آلت تناسلی این جوانان را قطع کنند. جانیس کاربینسکی این موضوع را برایم گفت و بسیار احساس خوشحالی می کرد، گفتم این عمل زشتی است و لایق سرباز آمریکایی نیست.

..... ادامه از صفحه (۱۶)

س: چه کسی مستقیما، دستور شکنجه کودکان را صادر می کرد؟

توماس روبیج: دستور از طرف جانیس کاربینسکی، مسئول زندان ابو غریب صادر شد.



بورگس: بعضی از این شکنجه ها بعلت گزارشی بود که بدست ما می رسید.

س: گزارشات چه می نوشتند؟

بورگس: در این گزارشات آمده بود که بعضی از اعضای بدن این کودکان قطع شده، بوسیله آلتی فلزی بسر آنها کوبیده شده و قسمت هایی از بدن آنها سوزانده شده است. ۲

س: چرا این اعمال را با کودکانی انجام می دادید که هیچ نمی دانستند؟

بورگس: باور دارم که بچه ها قربانی بودند ولی بخاطر زیر فشار قرار دادن مادران، برادران و خواهرانشان به اعتراف، بچه ها را شکنجه می کردیم.

س: آیا بچه هایی را که جان می سپردند، چه کارشان می کردید، آیا آنها را به خانواده هایشان می دادید؟

بورگس: نه. آنان را در بیابان به خاک می سپردیم، اما مادرانشان اصرار می کردند که در جریان دفن بچه هایشان حاضر باشند، منظره وحشتناکی بود.

س: آیا بعد از قتل بچه ها شکنجه در حق خانواده هایشان متوقف می شد؟

بورگس: دستوری به شماره ۱۲۳۴۷۲، از طرف ارتش بدست ما رسید که هر کودکی که زیر شکنجه کشته شد، شکنجه را در مورد خانواده اش متوقف کنید.

در جریان دفن بچه هایشان حاضر باشند، منظره وحشتناکی بود.

که زیر شکنجه کشته شد، شکنجه را در مورد خانواده اش متوقف کنید.

س: آیا این باعث شد که شما آن خانواده ها

نامه به سردبیر

نامه کشیش کلیسای JLW و نامه اعتراضی

یک مسیحی ایرانی به روشنگر

سردبیر محترم نشریه روشنگر

من سوزت ماسیل Suzette Maciel بنیانگذار و کشیش پیشگام کلیسای JLW (عیسی لرد جهان) می باشم. در ده سال اخیر ما افتخار خدمت به بیش از هزار نفر هموطن عزیز ایرانی تبار را داشته ایم. من تا حدودی فارسی می فهمم و صحبت می کنم. راجع به عقاید لائیک نشریه روشنگر اطلاعات محدودی دارم و اعضای ما به من گفته اند که شما نویسنده فعالی هستید.

کوتاه می کنم، یکی از دوستان کلیسای ما در نشریه روشنگر معروفترین آیه کتاب مقدس مسیحیان، یعنی یوحنا 3-16 را بطور آگهی درج نموده بوده است. آیا اطلاع دارید که حداقل 25 سمفونی از موسیقی دانان کلاسیک در رده بتهون در رابطه با مفهوم این آیه نوشته شده است؟

بهر صورت شما زیر این آگهی این شخص مطالبی نوشته اید که باعث دلگیری بعضی از افراد کلیسای ما شده است. این گلایه به چندین نشریه دیگر فارسی داده شده که چاپ نگردیده است. با توجه به آنکه نشریه شما نیت روشنگری برای فارسی زبانان را دارد، من از عضو خودمان خواستم که نامه گلایه خودش را مستقیماً به خود شما بدهد و با کمال تعجب شنیدم که شما پیشقدم شده اید که نامه وی را چاپ کنید. به همین دلیل از نشریات دیگر فارسی در خواست نمودیم که زحمت دوباره متحمل نشوند.

در ضمن کلیسای ما در 89 center ave جنب پلازای ایرانیان می باشد و ما خوشحال خواهیم شد که یكشنبه ها ساعت 5:30 از شما یا خواننده گان تان پذیرائی کنیم.

Suzette Maciel Senior Pastor JLW Ministries■

جناب آقای ماسیل از اینکه گلایه هم مذهبان ایرانی خود را برای ما فرستادید و اجازه ی چاپ آنرا به ما دادید ابراز تشکر و خوشحالی می کنم. ما در نشریه روشنگر همواره سعی داشته ایم باب گفتگو و مباحثه با پیروان ادیان را باز نماییم تا از خلال این مباحثات مسائل گنگ و مبهم برای همهٔ ما روشن گردد. آزادی بیان یکی از دلایلی است که ما را به این سرزمین کشانده است. به نظر من بهترین قردردانی از برپا دارنده گان این آزادی، استفاده از آنست. دوستان ایرانی ما هیچگاه نباید از انتقادات و نظرات ما در مورد مذهب شان ناراحت شوند، هرچند در جریان مباحثه و انتقاد سخنان سخت و رنج آوری مبادله گردد. انتقاد به معنای کوشش برای یافتن نقطه ضعف یک عقیده، و اگر با حسن نیت ابراز شود، نوعی احترام به صاحب آن عقیده است. برای همین ما هم از چاپ نامه انتقادی دوستان ایرانی مان احساس خوبی می کنیم. من در همین جا برای این دوستان که از من به خاطر انتقاد سخت و صریح ام از مطلب آگهی

ناراحت شده اند این پیام را می فرستم که آنها نباید انتقاد را با توهین اشتباه بگیرند. آزادی بیان یعنی اینکه شما بتوانید هر نظری را که دارید هر چقدر هم برای دیگران سخت و رنج آور باشد، آزادانه بیان نمایید. از اینرو، ما هم آماده ایم که نظرات شما را نسبت به عقاید خود، هر چقدر هم که سخت باشد، تحمل نموده و گوش کنیم.

با تشکر سیامک ستوده ■

گلایه عده‌ای از اعضای یک کلیسای کانادایی از نشریه روشنگر

حمیدرضا اباذری

عضو انجمن روزنامه نگاران و نویسندگان وضعیت نشریه روشنگر در این شهر من را یاد داستان معروف حاتم طایی و برادرش میاندازد. منقول است که حاتم طایی مردی حکیم و بسیار سخاوتمند بود که در بلاد خودش معروف به بزرگ منشی و حکمت بود ولی برادری داشت که با وی حسادت میورزید و هیچ کس به او توجهی نمی-کرد و بقول امروزی ما تحویلش نمی گرفتند. تا اینکه بالاخره روزی تنها راهی که برای معروف شدن به ذهن برادر حاتم طایی رسید آن بود که پناه معروف "زمزم" را که برای مسلمانان مقدس است را کثیف کند و البته و صد البته که معروف هم شد:

این یكشنبه برای تشکر از یکی از دوستان که در مدت کسالت به عیادتم در بیمارستان نورت یورک آمده بود به یک کلیسای کانادایی در همین منطقه ایرانی نشین ویلودیل رفته بود که تعدادی شرکت کننده فارسی زبان هم دارد. خانم کشیش محترم کلیسا در مسافرت بود و جلسه کمی زودتر ختم گردید. من متوجه شدم اعضاء ایرانی و کانادایی شماره-ای از نشریه روشنگر را در دست دارند و خانم کشیش دوم کلیسا نیز به شماره دیگر روشنگر نگاه میکند و دارند راجع به آن صحبت می کنند. من هنوز بر طبق عادت اینجا می گویم ایرانی و کانادایی اما همگی ما بخوبی می-دانیم اینجا مملکت تفرقه و جدایی نیست.

بهرصورت دسته گل اهدایی نشریه فارسی روشنگر به "کانادای ما" این گونه بوده است. به قرار معلوم یک آگهی به روشنگر میدهند که متن آن فقط آن معروف ترین سوره انجیل یعنی (یوحنا 3-16) که فقط یک خط میباشد بوده است و با کلمه "خدا" شروع می-شود. این آگهی اندازه یک وجب بود وزیر آن روشنگر کلی مطالب نامربوط از قول خودش ذکر کرده بود و در آخر نوشته بود "واقعاً که مذهب تجلی حماقت انسان، و اعتقاد به آن، نمایانگر اوج این حماقت است." من حقیقتاً نمی دانم که برخورد صحیح و منطقی ما کانادایی های ایرانی تبار با یکی از افراد خودمان که هنوز عرقش بقول معروف خشک نشده و نشریه-ای راه انداخته که فقط یک آگهی دهنده دارد و هموطنان جدید خودش را که دنیایی آنان را به ادب، مهربانی و انسانیت میشناسند را – دو مرتبه در یک خط احمق خطاب می کند – ما درباره این نشریه که یک سردبیر دارد و "یک عکاس" و تنها عکسی که احتمال دارد کار آن عکاس (آقای امیرایوب ابراهیمی قاجار) باشد، احتمالاً عکس خود آقای سیامک ستوده می باشد – چه قضاوتی میتوانیم بکنیم.

راه پیشنهادی خانم کشیش دوم کلیسا و اعضاء آن بود که برای نویسنده آن توهین-ها، همگی دعا کنند که خداوند به او کمک کند که به روحیه عصبانیت و

خشونت، دشمنی و "شهرت طلبی" خودش غالب شود و خداوند به او آرامش بدهد. من عرض کردم که این آقا تا بحال و حتی در این شماره نیز به اعتقادات مسلمانان و پیامبر اسلام خصومت می ورزد ولی در مجموع مطالب اصلی این نشریه فقط توهین و اتهام و درج مطالبی است که حتی فقط یک مدرک برای صحت آنها وجود ندارد. وقتی این حرفها را زدم یک خانم "کانادایی" گفت چرا اول از این نشریه به جامعه خودتان شکایت نمی کنید؟

این خانم گفت به آگهی دهندگانش شکایت کنید که به هموطنان مسیحی اش می گوید احمق و این آقا که مسیحیان را و اعتقاد آنان را "اوج حماقت" میدانند چرا از اقایانوس ها گذر کرده که بیاید در یک مملکت که اکثریت آنان احمق هستند زندگی کند؟

و اما عقیده خودم را بگویم. بقول معروف "دروغ چرا تا قیر"... اما واقعاً تا بحال چه کسی شنیده است که یک "نوشته هابی" که خودش را نشریه میداند و عکاس نیز دارد یک آگهی از یک موسسه بگیرد، پول هم بگیرد و زیر آگهی آنها بنویسد این آگهی دهندگان و موضوع آگهی "حماقت و نمایانگر اوج حماقت" میباشد. ما که از ایران میایم با همدیگر غریبه نیسیتم و میدانیم از کجا آمده ایم و چه مردم استثنایی هستیم. اما بالا غیرتاً این یکی را نشنیده ایم که آگهی و پول بگیرند و زیر آن به آگهی دهنده توهین کنند.

این آقای سردبیر روشنگر، ابتدا برای اسلامی ها "روشنگری" نمود و شعر "منصور حلاج" را هم راجع به "هویدا کردن اسرار" در صفحه اول "رشحات" خود می نویسد و اکنون نوبت به هویدا کردن اسرار مسیحیان رسیده است.

امیدوارم آقای سیامک ستوده هرگز کارش به بیمارستانها، مثلاً سنت مایکل، اسکابرو هاسپیتال و GRACE و غیره و غیره نرسد چون همه این موسسات و تحقیقات کالج ها مراکز مستقیم و یا غیرمستقیم، مسیحی هستند و مثلاً بیمارستان GRACE متعلق به کلیسای سالویشن آرمی می باشد. تاکنون چندهزار از ایرانیان تازه وارد میهمان SHELTER بوده اند و هستند، یعنی میهمان کلیسا. آیا آقای ستوده میدانند واژه کلیسا یعنی چه و اهانت به دوستداران عیسی مسیح و احمق خواندن آنان یعنی چه؟

روشنگر درختان کانادا را بصورت کاغذ سفید با قیمتی کمتر از تمام شده میخرد و به جامعه ایرانی عکس سیبل-دار استالین که هر دانه سیبل-اش بیش از صد هزار کشته گرفته است و مقداری توهین و اتهام و دروغ تحت لوای آزادی بیان تحویل میدهد.

من در نهایت احترام به جامعه ایرانی اعلام می کنم که ادعاها و آمار و ارقامی که در روشنگر نوشته می شود صحت ندارد و اگر دارد. ایشان یک مدرک ارائه بدهد، مثلاً فقط یک صفحه فتوکپی به عنوان سند.

می گویند از ملانصرالدین پرسیدند مرکز دنیا کجاست؟ پاسخ داد همین جایی است که من روی آن ایستاده ام. گفتند به چه مدرکی این ادعا را می کنی؟ گفت اگر باور ندارید بروید "زرخ" کنید و چنین است ادعاهای روشنگر.

این نامه های بی نام و نشانی که روشنگر ادعا می کند از خوانندگان دریافت میکند همان کاری است که ما ایرانیان سالیان درازی اسیر آن بوده ایم و چقدر افراد بیگناه از طریق همین افشاگری

ها و "روشنگری" ها در مملکت مادریمان نابود شده اند؟

هفته قبل ما در تورنتو شنیدم که آقای دکتر مقصودلو که برای نمایش فیلم GRASS که موضوع آخرین کتابش بود – به تورنتو آمده بود - راجع به نشریات تورنتو چه اظهار عقیده ای نمود. دکتر مقصودلو اولین کتابش را که یک دایره المعارف بود در سن 19 سالگی وقتی سال سوم پزشکی بود نوشته بود و هم اکنون پنج فیلم (از جمله دکتر محمد مصدق – دو ساعته) در دست تهیه دارد.

دکتر مقصودلو بدون هیچ تعارف گفت "تورنتو از لحاظ نشریات در جهان اول می باشد" و در همان زمینه از ایران استار و شهروند قردردانی و تشکر نمود.

جالب آنکه هنوز دکتر مقصودلو به امریکا نرسیده بود نامه ای بی نام و نشان از یک "ارادتمند شما" در روشنگر خطاب به جناب آقای ستوده چاپ شد که نویسنده آن به هیچ وجه نمی توانست هضم کند که چرا از روشنگر اسم نبردند. بقول معروفترین تکیه کلام ملکه انگلستان WE ARE AMUSED که فارسی ساده امروز آن می شود "تو ما را مسخره کرده ای".

به انگلیسی می گوئیم CLEAN YOUR HOUSE . قبل از اینکه غیر ایرانی ها وارد معرکه بشوند و یکبار دیگر پس از سالها دیگران مجبور شوند خانه ما را برایمان تمیز کنند، بهتر است ما در نهایت آرامش و منطق، خودمان را زیر سوال ببریم. اگر شهروند و ایران استار در سطح جهانی وقتی سخن از نشریات فارسی می شنوند برای آنست که حقیقتاً حاتم طایی مطبوعات فارسی در خارج از ایران هستند. آنها دیر نیامده اند که برای آنکه زود هم اسمی پیدا کنند – تنها راه برایشان توهین و اتهام به عقاید و باورهای مردم باشد. آنها مویشان را از زمان آن ماشین تحریرهای ثق ثقی در این شهر سفید کرده اند و نگاهی به اسامی و سوابق نویسندگانشان بکنیم.

مدتی قبل اینجانب دچار کسالتی ناگهانی شدم. آمبولانسی من را در نهایت محبت بردند به یکی از همین بیمارستانهای مسیحی تورنتو و یک عمل جراحی مهم روی من انجام دادند. در همان بخش در همان وضعیت، با همان پزشکان ما در جناب آقای نخست وزیر کانادا بستری بود. بدون کوچکترین تبعیض و تفاوت.

کانادا با ما ایرانیان اینگونه با محبت و عیناً خودی می باشد. از ما هیچ چیزی کسری نمی گذارد. کانادا تولد عیسی مسیح را جشن می گیرد و روز مصلوب شدن او و حتی دوشنبه بعداز EASTER تعطیل عمومی است. آنوقت ما "روشنگری" می کنیم و اعتقاد به مسیحیت را نمایانگر و اوج حماقت مردم بطور کتبی به آنان ابلاغ می کنیم.

آنچه که آقای سیامک ستوده بعنوان روشنگری می نویسد، استفاده بهینه از آزادی مطبوعات نمی باشد بلکه کاشتن تخم نفاق در کانادا و "ادبیات نفرت" (HATE LITERTURE) می باشد.

من دیگر روشنگر را برنمی دارم و این نوع اعتراض را از همین مردمی که روشنگر



روشنگر متعلق بہ شہادت

اعتقاداتشان را احمقانه میدانند یاد گرفته ام. اگر روشنگر آگهی دهنده داشت من شکایتم را با آگهی دهندگانش با نهایت ادب در میان میگذارم.

h-ABAZARISH@yahoo.com

دوست عزیز، آقای اباذری

احتراما به اطلاعاتان میرسانم که شما در نامه تان در باره همه چیز صحبت کرده اید، بجز اصل مطلب که همان آیه ی مورد انتقاد من باشد. بقول معروف: "ز تعارف کم کن و بر مطلب افزا". واقعیت اینست که دوستان مذهبی، چه مسلمان و چه مسیحی و ... چون نمیتوانند با منطق و دلیل از عقاید پوسیده و غیر انسانی مذهبی خود دفاع کنند، در بحث به بیراهه میروند و متوسل به حواشی بی ربط می شوند که پرداختن به آنها باعث انحراف از بحث می شود. بنابراین، چون شما هنوز یک کلمه هم راجع به اصل مطلب یعنی انتقادی که من از آیه مورد دفاع شما کرده ام، ننوشته اید، لذا من منتظر می مانم تا شما کمی هم به اصل مطلب بپردازید، تا شاید من هم بتوانم پاسخی در خور، به شما بدهم. ارادتمند
سیامک ستوده ■

سلام

من تازه از ایران آمده ام و با اهل دین مباحثاتی در باب مذهب داشتم. سوال من اینست که کدام آیه ی قران می گوید: شوهران اگر همسرانشان به آنها گوش ندادند باید آنها را بزنند، و کدام آیه می گوید که "کوهها آسمان را نگهداشته اند که بر زمین نیافتند؟"

می توانید این آیه ها را برای من بگوئید، چون بزودی عازم ایران هستم.

پیمان

با سلام و درود

در مورد اول، آیه اول شماره ی 34 از سوره ی النساء (4:34) است و در مورد دوم آیه شماره 65 از سوره حج (22:65)، آیه 6 و 7 از سوره النبا (78:6، 7) و آیه های 30 و 32 (21:30، 32) از سوره انبیا می باشد. در کار روشنگری موفق و پیروز باش

در مورد اول، آیه اول شماره ی 34 از سوره ی النساء (4:34) است و در مورد دوم آیه شماره 65 از سوره حج (22:65)، آیه 6 و 7 از سوره النبا (78:6، 7) و آیه های 30 و 32 (21:30، 32) از سوره انبیا می باشد. در کار روشنگری موفق و پیروز باش

ادامه در صفحه (6)

مردان را بر زنان تسلط و حق نگرهبانی است بواسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته است و هم بواسطه آنکه مردان از مال خود به زنان نفقه دهند. پس زنان شایسته و مطیع در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه خدا به حفظ آن امر فرموده نگهدارند و زمانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناکید باید نخست آنها را پند دهید و از خوابگاهشان دوری جوئید. در صورت نافرمانی، آنها را به زدن تنبیه کنید. چنانکه اطاعت کردند دیگر هیچ گونه حق ستم بر آنان ندارید که همانا خدا بزرگوار و عظیم الشان است و از ظالم انتقام خواهد کشید.سوره النساء - آیه 34

قاضی سعودی:

“سیلی زدن به زنان ولخرج جایز است“!

عصر ایران -یک قاضی سعودی در اظهارنظری عجیب گفت: "شوهران اجازه دارند به همسران ولخرج خود سیلی بزنند!" به گزارش عصر ایران به نقل از روزنامه سعودی عرب نیوز، قاضی «حمد الرازین» در جریان سمیناری مربوط به خشونت های خانوادگی خطاب به حاضران اظهار داشت: "اگر زنان بیش از حد ولخرجی کنند شوهران آنها اجازه دارند که به صورت همسرشان سیلی بزنند".

این قاضی سعودی با ذکر مثالی در این زمینه افزود: "اگر شخصی مبلغ یک هزار و 200 ریال سعودی (320 دلار) به همسر خود بدهد و این خانم حدود 900 ریال آن (240 دلار)، یعنی بیش از نیمی از این مبلغ را صرف خرید یک چادر بلند مشکی کند آنگاه شوهر این حق را دارد در واکنش به اقدام همسرش ، او را با زدن سیلی تنبیه کند".

براساس این گزارش، سخنان قاضی سعودی چندان به مذاق زنان حاضر در این سمینار خوش نیامد به نحوی که حاضران فوراً و با صدای بلند اعتراض خود را به اظهارات الرازین نشان دادند و حتی برخی از آنها از شنیدن این سخنان، آن هم از جانب یک قاضی شگفت زده شدند.

به نوشته عرب نیوز، این قاضی سعودی ، اظهارات جنجال آفرین خود را در زمانی ابراز کرد که تلاش می کرد توضیح دهد چرا حوادث خشونت خانوادگی در عربستان افزایش یافته است.

وی با مقصر دانستن زنان در این حوادث گفت: "زنان و مردان دارای مسوولیت های مشترکی هستند اما هیچ کسی حتی یک ذره هم زنان را در این حوادث مقصر نمی داند".

الرازین ادامه داد: "یکی از عوامل افزایش خشونت های خانوادگی در عربستان ، رفتارهای ناشایست زنان و استفاده آنها از لغات توهین آمیز علیه شوهرانشان است".

برپایه این گزارش بحث درباره خشونت های خانوادگی به یک موضوع داغ در عربستان طی سال های اخیر تبدیل شده است. در این زمینه گروه هایی چون « برنامه امنیت خانوادگی ملی» تلاش کرده اند عموم مردم را با مشکلات آشنا کرده و به جلوگیری از بدرفتارهای خانوادگی کمک کنند.

با این حال فعالان حقوق زنان در عربستان معتقدند خشونت علیه زنان به امری متداول در این کشور تبدیل شده است.

وجیهه الهویدر، یک فعال زن می گوید: "مردان سعودی با این فرهنگ بزرگ شده اند که شان یک زن را کمتر از یک شخص عادی می دانند. از نظر من تعجب آور نیست که یک قاضی یا یک فرد مذهبی اینچنین سخن بگوید، آنها در همین فرهنگ رشد یافته اند، فرهنگی که به شما می گوید بلند کردن دست بر روی یک زن جایز است".

جنجال آفرینی های قضات سعودی به همین جا ختم نمی شود به طوری که ماه گذشته نیز یک قاضی سعودی دو بار با درخواست یک دختر 8 سال برای گرفتن طلاق از شوهر 47 ساله اش مخالفت کرد که همین امر باعث بروز مشاجرات زیادی شد.

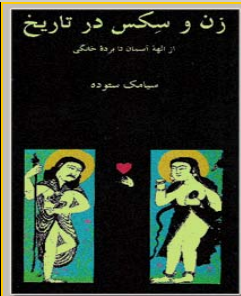
سرانجام پس از اعتراضات گروه های حقوق بشر، این دختر خردسال توانست از شوهرش طلاق بگیرد.

■ ■ ■

زن و سکس

در تاریخ

به زبان کردی منتشر شد!



نویسنده: سیامک ستوده

مترجم: حامد گوهری

محل فروش: شرکت کتاب، سرای بامداد، پیش سفارش مستقیم: 905-237-6661

مخارج ماه گذشته 1026 (\$998 خرج چاپ، \$16 صندوق پستی ، \$12 cvc خرج ماهیانه حساب بانکی) بوده که با توجه به \$1195 کمک مالی دریافتی \$169 مازاد داشتیم. در نتیجه، با در نظر گرفتن \$1819 بدهی از گذشته، کل بدهی روشنگر بالغ بر 1650=1819-169 \$ می شود که امیدواریم به همت خوانندگان روشنگر بدهی مزبور پرداخت گردد. با تشکر از همه کمک کنندگان به روشنگر، امیدواریم بتوانیم نه تنها بدهی روشنگر را پرداخت، بلکه تیراژ آنرا نیز تا 10 هزار نسخه افزایش دهیم. چرا که بدلیل بالا بودن تقاضا، همه ماهه بسیاری از علاقه مندان از داشتن روشنگر بی نصیب می مانند.

آدرسهای تماس با

روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام روشنگر و به آدرس های زیر ارسال نمائید. و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمائید.

کانادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس های پستی:

کانادا

CEES

P.O BOX 55338 300 Borough Dr.

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

\$	Place	Income & Support
PAID		
100	تورنتو	رستم
50	تورنتو	ارشادی
100	تورنتو	امیر
20	تورنتو	شهرام
20	تورنتو	مژگان
20	تورنتو	علی
20	تورنتو	رضا
100	تورنتو	مهران
20	تورنتو	سیامک
20	تورنتو	کامیار
30	تورنتو	شیراوند
25	تورنتو	اقای داعی
20	تورنتو	رضا
40	تورنتو	وداد
50	تورنتو	بابک آزاد
90	آمریکا	صبوری
13	تورنتو	فرهی ناصر
405	تورنتو	پارتی روشنگر
12	تورنتو	محمود
20	تورنتو	فرزانه
20	تورنتو	احمد
1195		جمع



VOLUM 2
NUMBER 26
JUNE 2009



فروش برنامه و آگهی در تلویزیون ۲۴ ساعته کانال جدید

تلویزیون "کانال جدید" پر بیننده ترین تلویزیون ماهواره ای است که در ایران و سراسر اروپا میلیون ها بیننده دارد. "کانال جدید" تلویزیونی سیاسی، خبری است که در طول شبانه روز به زبانهای فارسی و همچنین انگلیسی، عربی، کردی و ترکی برنامه پخش می کند. از طریق اینترنت نیز کانال جدید را می توان در سراسر دنیا تماشا کرد. در آمریکا و کانادا کانال جدید همچنین از طریق نصب جی ال وایز بر صفحه تلویزیون قابل مشاهده است (GLWIZ). اگر می خواهید با میلیون ها بیننده کانال جدید در ارتباط باشید، با خرید برنامه از کانال جدید و پخش آگهی موقعیتی بسیار استثنایی را نصیب خود کرده اید. با ما تماس بگیرید و از قیمتهای استثنایی کانال جدید مطلع شوید.

برای فروش برنامه و یا دادن آگهی به کانال جدید در کانادا و آمریکا با بیدی محمودی با شماره تلفن

۴۱۶-۷۲۶-۹۳۲۱

و یا ایمیل آدرس nctv.marketing@gmail.com
تماس بگیرید.

آدرس سایت و مشخصات کانال جدید www.newchannel.tv

هات برد ۸ . فرکانس ۱۲۳۰۳ هرتز سی ان اف سه چهارم

پولاریزاسیون عمودی

Hotbird 8

Frequency 12303 MHz – CEF, 3/4 Vertical Polarization



LCD projector, Camera & Sound
Systems Rental

انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

ADVANCED COMPUTER

NEW & USED

فروش، تعمیر و تدریس



بابک یزدی

در محل جدید (جنب پلازای ایرانیان)



6061 YONGE ST. # 1004

(416) 759-3396 & (416) 471-7138

خدمات و کرایه سیستم صوتی، عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل (By Appointment ONLY)

شهرداری ریچموند هیل

شعبه خدمات به بزرگسالان و سرویس فرهنگی

خواهان آشنایی با هنروران، هنرمندان و گروههای فرهنگی - هنری در شهر ریچموند هیل میباشد. این شعبه خدماتی از جمله: نمایش فیلم، نمایشگاه هنرجویان و تورهای هنری (ریچموند هیل) را ارائه میدهد.

جهت کسب اطلاعات بیشتر با:

میشل زیکوویتز

مدیر هنری شهرداری ریچموند هیل

در روز وود کامیونیتی سنتر تماس بگیرید.

تلفن تماس:

905-787-1441 ext.222 - 905-787-1847 (fax)

روشنگر Party

موزیک زنده، رقص و آواز

زمان: اولین شنبه هر ماه 8:00 - 12:00 شب

مکان: فینچ و یانگ

ورودی 10\$

تلفن تماس: (416) 726-1166 (محمود)

(کلیه درآمد پارتی صرف کمک به چاپ نشریه روشنگر خواهد شد.)